

# کلیپنورد بارنی

دلیران ربانی

BP  
320  
M35  
v.54  
C.1

۵۴

۶۲

ایسن مجموعه بسا اجزاء مختلط منشی روانی ملس ایران  
شیخ الله ارکانه بنحمد الله محدود بمنظور حفظ تکمیل  
شده است ولی از انتشارات مخصوص امری نیباشد  
شهر الاما، ۱۳۴۳ بدین مع



جن ب محمد بیک عصیه بیک امیر در تاریخ ۱۳۲۷ شاهزاده  
۴۰/۶/۲۱

ایم کتاب با این نشان در اختیار رججه می باشد که آن را در کشور ایران

حرر کردند و هر کسی که از این کتاب می خواهد اصرار کتاب امداده شد.

جن ب بیک قصده زاده ایم کتاب با پیغام امداد

لیل فرمایه

( دلیران زبانی )

روايات تخصیصه در پنج فصل

تألیف

لو را کاین یور دبار ن

مترجم فارسی

عزیزالله شیرازی

## مقدمة

مقدمات برد و قسمیت یکی برای خواننده قلیل‌البصر و دیگری از  
برای محقق با حاست اهداید و باید بوجه اختصار بیان کنم که این  
کتاب فقط قطعه‌ای از اعظم حوادث تاریخیه و شتمی از اصول  
موسوعه فلسفه که تا معرف و معلوم نوع شر شده تحقیر مینماید  
و بعد ای قارئ مستهل بیان که باید اوراق را تصویب نمائی مگر  
اینکه واقعاً مایل بهم موضوع و مقصد من گردی و بنزصی داشت  
که بیان تبیین چنین مقصدی را در روایات شخصیه نیافر اختیار  
نموده و قرارداده امر عارف مشوی

از زمان قدم از فناییه روایات شخصیه نیافر بوده که قوی و  
حوارش که این تاریخ حیات بشر تشکیل یافته تمیل نماید در آیام  
قدیم اسامی سیاوش بر هذایج آلهه گذشتند شده و در آنها مدلول اراده  
ونوایای آلهه نزدیک معمولة بین قوم و رسوم مقدسه بند بوجیف  
بیان میشد و هیچین در قرون متوجه میگیان غور در کلیسا  
روایات دینیه را تمیل داردند و کن مقارن این رسومات مقدس

متده جا نیاقر دیگری مشتمل بر تمثیل مشتھیات انسانیه اخضاع  
 یافت که معرض تیاقر این دوره ماعتارت از آثار و نتیجه آن است  
 بعضی تیاقر امروزه راهی محل فنی میشمارند و برعکس معتقدند  
 که بواسطه تیاقر انسان میتواند باع آ درجه کمال بررسد اما  
 در صورتیکه قوای فقط حصر در تهذیب و تحسین اخلاق شود  
 باین واسطه گروه اخیر بعضی اعمال ناشایسته تیاقر امروزه  
 افسوس میخوردند زیرا که غالباً صفات حیوانات انسان را بیان میکند  
 مشتھیات و منتهیات دالماسهای گوناگون پوشانیده و این  
 البته مختلفه اللون را در معرض عالم جلوه میدهند اگرچه این  
 رؤیه تازه و سلیقه حديث حرکات ناشایسته این محدود قیارا  
 بصورت دلباق اظهار و مجردم تقدیم میکشد اما از حلیه حسن  
 و ذیو و معنی بالمن عاری است و تقدیم در این است که اذای پیرا یه  
 و نایش های ظاهری دودا ز معنی توقع همراهی و مساعدة  
 همدارند و این فقط ملو از مضاره صرف و صرف مضاره است  
 ۱ مؤلفین کتب دراما یعنی تیاقر غالباً باید (سانیتا لاحیست)

یعنی باید معلم حقیقی علم وارواح یا فلسفه عقلیه باشند چنانچه  
 اگر عیوب مردان وزنان را تمثیل نمایند باید حقیقت احوال آنها را  
 بهنهاست حریت بتوانند در صلی اعلام و اثبات کنند دران وقت  
 نتیجه امر مفید خواهد گشت زیرا که اگر صورات حقیقت را در جلو  
 نمود بدلند و از انعکاس عیوب خود ملنفت و متأثر نشود فیض  
 الحقیقه کور و نابینا خواهد بود غالباً علاوه هنون (دراما)  
 جامع اخلاق حمید بوده اند مثل آنکه در اینجا  
 شبیه اسپیس را ملاحظه نماید از مضرات حقد و حسد  
 و سایر منهیات آنکه نشود یا آنکه در شخصیت مولیه  
 قدری تعقیب نماید خوست سیدینی و زیرا و خود پسندی احساس  
 نکند تیاتر مانند سایر قوی مؤسس یا هنرمندان شون است  
 و در نشر مقاصد قوی هیطه دارد و باین جهت است که دو این  
 آیام که فوج خلد و اصلاح با پیو رسید و عالم را فراگرفته عقیله  
 چنان است که این محل تیاتر ماراهم احاطه خواهد نمود لهذا  
 دو این دراما ساعیم که بعضی و قایع جان فرازی صرحاً

بکافه خلق بر سام منظر تیار من مبنی است برو تایع شرقیه در ملکتی  
که ملقار عادات قدیمه و حرکات و حشیانه است یعنی ایران  
پنجاه سال قبل فراغت شجاعان من متعلق بتفویض هر دوره و  
هر ملکت است اما بسیار متأسفم از اینکه نمیتوانم چنانچه باید  
وشا بد ناریخ حیات حضرت میرزا عاصیه را شرح دهم  
یعنی در ۱۴۲۷ میلادی اول و هلله که خود را حاصل بیداریت  
خلق داشت و خلق را با طریق معرفت و هلو مژالت دلات نمود  
و چگونه خارهای بعض و گینه در راهش روئیده و چگونه رأی  
عیوض روجیج مواد غلبه نمود و چگونه محبوم گشت و اذیت شد  
و در ۱۴۳۱ میلادی بعد از شهادت رسید و چگونه هیکل  
هزاران هزار بردان ایران خود را لباس ناخوشحافت و عدالت  
ساخت و چگونه بظهور حقیقت شخصی زنگزاز خود که عرض انجال  
تجدد و اصلاح عالیه را هستیشد مردم را در انتظار وداد آشت  
و چگونه اتباع غیورش از دست علای خوبیز و عامه مردم مصالبه  
وزنایی هتوالیه تحمل نمودند و هزارها وده هزارها ازان همارا

بقتل رسانیدند چراکه بعواند متعصباً انه اطاعت نمی‌نمود  
 و جگونه درین ایام بلا و مصلب و طوفان عظیم بهاء الله ماند  
 حصن حصین مقاومت نمود و تلاحدۀ باب راجع آوری فرسود  
 و بطنون و تھایق و معانی بعث با برآتبین نمود و بعد میباشدی از اثر  
 تعالیم بهاء الله و تسلیل دیانت با پیام بهائیه و تعالیم که نه فقط  
 راجع باصلاح دین اسلام بلکه باصلاح هیئت اجتماعیه بشر است  
 اظهار دارم که فرمود باشد جمیع حجات و اختلافات حائله بیش  
 فرق و ملل از شود تا هیئت اجتماعیه دشیه ماند یعنیله  
 در ظلیل دلایل عومنا خوت و محبت جمع شوند و فارغ ارجیع موهوهات  
 و خرافات و نفاق گردند ) و خلیل مایه از رو و حضرت است  
 که نمی‌توانم تایخ ایام بهاء الله و نقی و سرگونیش را از ملکتی عالمی خوب  
 اخیرش در قلعه عکالکه بنکته و قدر بقدم بحث و میان نایمه کسیکه  
 در عالمه بزرگ مختاری بجمع آن و نعمت پروردش یافته جگونه درین  
 اسفار طوکانی مهلات با انواع مشقات مستل و بکمال روح و ریحان  
 و مسیرت مشد اند را تخل فرمود تا آنکه در ۱۱۹۲ میلادی صعود

فرمود و بنفر ندحیل شهید حضرت عبدالبهاء، بـت تعالیم روحانی آنچه پیش  
فرمود و این ندلای تجذب و اصلاح عالیکه از اطراف و دیوارها ی خسک کند.  
شد اینک دقلوب اهل‌الله منعکس گردید جمیع این هارا می‌باشد تفصیلاً  
بنگاره و کابنی شرح دهم ولی در این ادراها، گنجایش این تاریخ  
تفصیل از نداشت زیرا (در این) در حال است نه کتب تاریخی لهذا بهایت  
اجتخار بعضی از وقایع تاریخ را از قول خود حضرت باب بهم اظهار  
دانست و مطیعاً از وقایع مهمه وقت بیان گردید معنالک این مختصر تاریخ ناقص کار است  
که از عظمت و عصمت این حرکت جدید بیان نماید و صلاح دران داشتم که  
حضرت باب و حضرت بهاء الله را در این مناظر شخصیت نمایم زیرا بعضی  
نحو سلامیون چنانچه شایسته است تلخیص نمود ول احسانه و اثرات و برقراری  
شان در این در این اثمار حضور دیگران (قرآن العین) زیان مشهود که در تاریخ عالم  
نموده امیت از پیروی حقیقت که مقاصد حرکات و حشیانه و مغلوب کننده عادات رذیله است  
ای تاریخ زیر مضمون که همچند اجری در قرآن این در این دو اعما نفس بیان و اظهار مقصود من است  
معنالک امیدوارم با تکلمه نظر شما را بخواهیم شرق معطوف دارم وقت شمار این  
حرکت عظیم دین خویی یعنی به این طلب نایم زیرا امور و ذمیت نگران بشریه اید

صلح و نجات مسدده · والسلام

# لشون اص داخل تیاقر

از قرار ذمی است

# اہم اوصاف

قرة العين زرقاني لم يُعد هو صاحب ظاهره شد

خواهر کو گلتر فتن العین زفیج و دانا  
نمر طایخا

عاليٰ خا نم عالٰ اکدر فی محیون و شکسته مل

صرفی پیرکه و ذالت را فضیلت مینماید تو اسله ته و دسته

عال اوچى كلانىز

حالاتی که عروس است

روز انگلخانم دختر کلارک غریمن ملا آندریا باید بسوی د

۱۰۷

دُوَّاطِفْلُ اُولَادُ قَرْبَةِ الْعَيْنِ

طاجیک ملأاصح  
پرداز فرقه العین مردی خیرخواه از پیغمبران قزوین

**طاجق ما على عبوته العان از فضل اي صاص عقل و سمع و رذیت**

طاجیکستان قرقیزستان

# اسماء اوصاف

مل عبد الوهاب برا در قره العین مسلمان مستقیم

مل محمد شو هر قره العین و پر عویش

جانب قدوس جیل و صاحب مروت واستقامت و علم

طیز حسین خان پسر کلان تر طهران مشتعل و اگاه و مهربان

مل آندر از علمای شهوت پرست طماع حقود حسود

دوست قریم خان نواحه با خوش اصلح مرد صادق و ملت نظر

خالد سیاه پیر و متین دل سوز قره العین

نمونه از بختادرین مسلم و تائل حاجی ملا نعیم

نمونه از بایان محولی شجاع و پاک دل

آغازی

بابی

مل احمد

اسماء رسمیا

از علماء صاحب عقل و اهل دینا

نصید

خواجه سیاه بزبان قائل قره العین

ملها و بابها و سریازها و موزیک چیان وزنها و جواری

ود قادر زنانه منظر بلاد ایران از ۱۴۱۱

الى ۱۴۱۱ میلادی

# اصل اول

قزوین گزارایمان

منظ

شب منتهی و در اول بین الطلوعین صدای موذن از گلدهسته مسجد  
 مؤمنین دامندرگ و مسجد میخواهد گلزار ایرانی رواج خود را  
 در هوامنش ساخته اطراف حوض خنقاوی مفروش بعالی نیلی است

چو مردم بروی آنها خواسته اند )

روز سید ری مردم را از خواب بیدار میکند مردمها بین خیزند  
 دست و صورت شان را گلایب میزند علیهای دو شب گلایه  
 چپیده شالها دمکر سبته عبا های بند بردوش می اندازند

منظ

حاجی ملا طی ) حاجی ملا تقی ) ملا هقدامین ) طلاکبر ) حاجی بشیر  
 میرزا صالح شیرازی ) نصیر ) حاجی صالح

حاجی ملائمه میکوید ای دهقانی عزیز من بیدار شوید و از

عاله رو با تعالیم حقیقت شتابید

ملائمه ملائمه میکوید آه کسلم جای خواهم راحت نبو ده

حاجی ملائمه ملائمه میکوید من میرود مسجد برای اینکه بعد از نماز مردم را

نگاه داشته بخواه و اعدام پیروان دجال یعنی باها ترغیب کنم

حاجی ملائمه ملائمه میکوید فلی ما بها از اشرف این دیوارند در

فضائل آنها تفکر نمایند هر آینه عذر و انصاف شمار از لین خوا

اطهارات غیر مرضیه که هیچ سزاوار نیست باز خواهد داشت

حاجی ملائمه ملائمه میکوید مع ذلك باوهای اذ میان بروند زیرا

بکشتن کفار شرعاً مأمور بهم پس بیرون میروند و میرزا صالح شیراز

از استدای مذکرات این فصل بدون آینکه کسی بخواهد داخل باغ شده

بود چون این مذکرات را شنید برگشت آهسته آهسته ارغسب

حاجی ملائمه ملائمه ملائمه میکوید فتوای تو بر قتل تو شهادت مید هد

زیرا انتقام الهی بدون شبهم سریع و منقوص است —

نماز ختم طی شود ) پرسماور پاک براق را در سینی برخی داخل

کردند و سایر لواز مردا صریب نموده صردها بر جای خود قرار گرفته  
که جای سفید بخوبی دارد

حاجی ملا صالح داخل نمیشود سلام شنیدم این مهانهای عزیز  
من امید است شب مالین راحت رفع کالت از وجود شما کرده  
باشد برادر محترم ما حاجی ملا نقی دامنی سیم کجا است  
حاجی ملا میگوید بطوط است هر آن برای نماز رفته اند مسجد  
که با خدا را زیارت نمایند

ما آنکه میگوید حاجی ملا نقی کاربردگی اصرور دارد در پیش دارد زیرا  
میخواهد اصرور در ملأ عام در حال یعنی باب کاذب را تکثیر نماید  
حاجی ملا صالح میگوید وجود این طایفه از عربی و عذاب محروم است  
ما آنکه میگوید فرضیه ذئنه شهر مسلمان خالصی همین است  
مگر این جوان کذب لقب باب یعنی باب عرفاف را غصب نموده  
حاجی ملا میگوید معنی اتباع او میگویند برای هر کس که ظالم  
باشد ادعایش را ثابت نمایند حاجی ملا صالح رویش بهشت  
ملائمه این که دخواهیست برگردانیده گفت آه ملا همه این

صوند حُرت میدند ۱۷

حاجی علی‌عاصیکوید دوست قدیم عزیز ما صدای هؤذن که ادرا  
سید میکند نشینه صدای غنیف من همما و را زین سکون و قرار  
تفصیل نهاده اما احتمال دارد صدای خوش عما و را او را سبدار  
کرده بلند نماید ۲ پس ملا محمد امین خیابکه سیداد میشو د

سلام علیکم

حاجی علی‌عاصیکوید علیکم السلام  
 حاجی ملا صالح میگوید احظی محمد امین آیا بر حسب رضا و میل  
میزان خواهی دید ۲ ملا محمد امین برای چای اشاره میکند  
ومیگوید گلزار شما کو شهئ اذ بهشت و مصاحب شما برای روح  
روح من خیل از مصاحب توریان چشم صیاه شیرین تراست اما  
مباحثات دوشین مانند عقرب درخواب نوشین صوایش میزد و  
امتناع حتم را اسلب مینمود اشاره میکند برای قند  
ملّا اکبر سبّوید ای رفیق محترم برای مذکرا ق ک در حمایت باب و  
ابن اعشن میکردید این وجدان شما بوده که شمار امراء مت و از شناسنی میمود

د جو طلاق گفت استهزا و معاشر نهاید خواه ام اذاین باره پریم

مل اکبر گفت راه هلالکت

پر طلا محمد این بنا راحت لباص خود را پوشیده گفت چرا هلکت چرا هلکت

هل اکبر میگوید آیا نمیدانید او میگوید که دین رسمی ما و دین آباء

و اجداد ما باید مبتداً تعالیم او بشود

حاجی ملا صالح میگوید آیا چه سبب این ظور باید بشود

حاجی طلاق میگوید از برای امر حق خدا و امته ای باید فرض نمود

بلکه بحسب احتجاجات و ترقیات انسان باید تحریر شود

مل اکبر گفت چرا آگر این کلامات ناصوبوط حقیقت داشت پس باید

ترقیب امیان و دیانت صورده و دیاست علماء از میان بروند خیر

دین ماختم امیان و مخمدخانه ای نیست و ما برگزینید کان حقیم و راه

خلق لهدن میگوید هر کس بکلام این جوان بدعت گذرگوش بهشد

داخل راه هلالکت شده مستحق لعنت بشود خذلند انشاء الله عارا

نمایید کند که رفع این شرور بنهایم پس بعیان آمد و بمحیف د

وابا و بیان قدمه مذیزند

حاجی ملا علی میکوید شما خودتان جواب کلامات خودتان را مینهید

زیرا از زبان من مشیند اید

مل آنکه میگوید من افراد را در بینه شما در علم مغالطه مهارت

دارید اما میل ندارم درخصوص این مسئله بشتر گفتگو کنم

زیرا حسن عدالت تحریک غلط نموده خونم را حجم می‌ردد

حاجی ملا علی میکوید این فاضل هستم صبر و تحمل صفت مدرجوی است

اجازه بفرمائید درخصوص این مسئله بشتر گفتگو کنم

مل آنکه شانه اش را با لامن نداشت و بعد از نظر مهان طی شود

حاجی ملا صالح میکوید چرا که حوصله هستید این فاضل هستم بیزار

حقیقت این است که آنکه کلامات حقه باشد صوت شعاله لگد و از پوش

در تلوب منکسر گردد و آنکه غیر حقه باشد صوت شعاله لگد و نابود

خواهد بود بعد رو بخنا ب حاجی ملا علی نموده گفت خوب برادر

عزیز بفرمائید چرا دین ما اخر دین نیست

حاجی ملا علی میکوید چه قدر خوبست انسان گوش مستحب بیا بد

زیرا اغذیگو مشها بواسطه کبد و خونت یا سیخوف و چشت کرشمه است

ملّا محمد این در حال ضراج حرفشان را میزد میگوید من همیشه مستحب

دقیق و صراحت بوده ام بقدر مائید

حاچیلار میگوید ادیان عبارت از الفاظ و عبادات متنوعه است

که از بیک حقیقت حکایت نماید و حتی با واسطه سلسله متولیه پیغامبر

عمومی باید مختصر شود تا این حقیقت را بفهمن و جهی در هر عصر

و قرن که در خود ادراك آن دوره است اظهار نمایند

حاچیلار صالح میگوید بنا بر این مفهون شما این است که ادیان بر

حسب مقتضیات نفاذی و ترقیات عالم انسان باید تغییر پیدا کند

حاچیلار میگوید البته علم و حقیقت باید بالتسهیه بما مخصوص و

محدود باشد زیرا ما هرچه پیش میرویم به تعریف همیم ای این رشد

و نحو سبب از دیاد استعداد قول عرفان ما نمی شود

ملّا محمد این میگوید موافق عقل و منطق است

حاچیلار میگوید تمام پیغامبران پیروی ایت مقصود و محرومی ایت

تا نویسنده زیرا مقصود کل یکی است ولی در استعمال این متفاوت و متفاوت است

حاچیلار صالح میگوید آیا حضرت مسیح دیوم استیت را نشکست

و حکم طلاق را تغییر نداد آیا همین از برای تحریر بهود کفايت نمیکرد

حاجی ملا علی میکوید خبرگر طالب حقیقت بودند نه اسیر شهوت

وعادت البته تغییرات زمان سبب تبدیل حوالگردد و این تبدیل مسلسل

تحدید قوانین ظاهره و فروعات شریعت است اما باطن شریعت واصح

آن ایل نغیر نمیکند ) درین اثنا درزدند —

منظمه — دو مر

ملأ محمد ) میرزا حسین خان ) ملأ عبد الوهاب داخل شدند

سلام علیکم ) علیکم السلام )

حاجی ملا صالح میکوید بفرمانید باغ ناقابل من که قبل از تشریف

فرمانی جناب عالی همچ زینتی نداشت و حالا بحضور جناب عالی مرتین شد

میرزا حسین خان میگوید مهمان داری جناب عالی ز مرحت قلبی است

ایام توقف بنك در قزوین با املاه خوش گذشت که آگر کار مراجحو در

جھکت نمیکرد سفرم را از این جا بیشتر امتداد نمیدارد

ملأ پهرا دین میگوید آگر من پرسکل انتظیر این بودم اعسانی بکار بذل شتم

ملأ پهرا میگوید در راه مسجد منتظر شما هی استم که هم با هم برویم

ملّا محمد اخیون میکوید خوب خیال است که بواسطه رفیق راه مسجد

نمایشی نماید اما وقت زیاد است قدری تأمل فرماید و چای معطری

میل نماید ) همه می دستند

میرزا حسین خان گفت مهمان معزز شما کجا تشریف دارند یعنی

جناب آقا ملا آلبره سفر آینده من

طاجی ملا علی گفت بحمد و فضل و ناظر راهنم پیش از خود فرستاید

که خبر از رفق شان بهم

ملّا محمد امین گفت فی الحقیقت شوهر مهدی است

حاجی ملا صالح گفت لیلخانم بواسطه تغییری دلیل آلبره از رده

خواطر مشهود زیر خاک امشاد ایها نمیتواند در سفر که با ملا آلبره باشد

ملّا محمد گفت چرا مگر هر راست خیل زود تراز ماه عی حركت کنند

طاجی ملا صالح گفت بلی پیشتر حركت خواهند نمود

طاجی ملا علی گفت چنین یاسی مسب صفت ناخوشی لیلخانم می شود

زیرا سوء ظنی پیدا کرده که ملا آلبر مخواهد عیال دیگری بگیرد

طاجی ملا صالح گفت اگر سعادت اوراقوین شود خواهر میرزا حسین خان را

که صاحب ایال و جاه و جمال است بلگیرد

ملائکه عبد الوهاب آنست عقلش میرسد که صوره خود را بسخورد

و با این راز حسین خان همسفر میشود

ملائکه نجات آنست زنها بهتر است همیشه درخانه بمانند هرچه

که ترجیشم و گوششان باز شود بهتر است مبارک دسم و میمور

حکایت که انها را محظوظ و دودراز مرد شانگاه میدارند

طاجیک آذوق آنست در این صوت چگونه انها میتوانند ترق نمایند

و معاوند مرد ها باشند از ابد بودن شان بهتر است

ملائکه عبد الوهاب آنست افاده و خویشان خود را میشنید کفایت

میکند بیش از این حریت تولید مغایرد اخلاق مینماید

طاجیک ملائکه آنست علم از جلوگیری بهتر تمهیب میکند علم انسان را

بسیار از مانع شدیده محافظت مینماید

ملائکه نجات آنست زنها ناقد عقل سالمند باید هدایت شوند اما باید

انهاد را فعال کرد عیال من (قرآن العین) مسافت کرد تکریلا رفت چند طاه

در آن شهر مقدمه توافق نمود ایا بر استقامت و ایمان و استغاثه چیزی

افزود استغفار الله بلکه شب را روزگرفت و بدینانیت شمرد از دین

آباء واحداً خود برگشته پیروی کاذب کافری را مینماید

حاجی آزاده میگوید اما اقا ملطفاً محمد قبل از آنکه او را حضر سازید خوبست

قدرتی تأمل ننماید و کامل‌تر در این مسئله تحقیق کنید ای اشنا بودید

که بارها بصدقی بلند از قدر العین تمجید میکردید که مشادایها جسته

عفت و عصمت فضیلت است و میگفتید از حیث علم و معرفت از کسی غمک

با اعظم مجدهاین مملکت مساوی است چرا حالاً این طوراً از سلطنت فرض نماید

حاجی آزاده میگوید آگر دختر من خودش ادعای بابت باعلم

میکرد هبتوش میکردم

طلاء عبد الوهاب میگوید بل بدرست من هم میدانم که خواهر

عالمه است اما بضرالت افتداده است باید او را خودش و انگذار نمایم

باید او را بخانه شهر و دین حق ببرگردانم

طلاء محمد گفت خیل از این جهات بیمیغی که اودا از زمان مراجعت از کربلا

از منزل من دود کرده متوجه من عیال بایی خود بپرورد و زن مسلمان بجهیز کار بخواه

طلاء عبد الوهاب گفت ای پسر و شما حق دارد باید باید بیشه این شرط پیر ایچکی لکن نمی

حاجی ملّا علی میکوید      مجدد اعرض میکنم ملا نعّم بقصیده لیت اندازه

حقیق هم گشند

ملّا سپهر آفته آیا بین اندازه نمیداند که این حوان ببعثت گذا د

میخواهد ارکان دیانت و ملکت را زیمان برد و کفر اسیلا برده

ملّا عبد الوهاب بخواست و گفت برویم مسجد زیر والرمان از برای

مردم موعظه میکند ) در این اشاعله اکبر غضب ناک وارد طیشو

میگوید حقیقتاً باید قدرن کنیم پیروان اسلام از برای جهاد با دشمنان

خدا و رسول اصلحه ویراق بردارند زیرا وجود دنیا خضری است از برای دین و ملکت

ملّا سپهر این آفته بنظری باید جدّا میگوید

ملّا آذرب آفته معلوم اگر جانم برود دست از عداوت باب محیل

و ای اعاشر بر نمیدارم قسم میخواهد که همه این هارا صید میکنم بقتل یابتو به

اگر همه از خوشنان و قادر بخودم باشند

حاجی ملّا علی میگوید قسمی معنی چه فایده دارد زیرا

اگر این اصر بر حق باشد فوق تهدیدات بشری خواهد بود

ملّا اکبر میگوید ای اشنا هم از این قوم پرلو میدکه هیشه طرفدار شاره هستند

مَلَّا مُهْبِهِ امْبَنْ بَطْوَرْ مَزَاجْ كَفْتْ حَالِّ شَمَا اَنْسَانْ رَامْجَبُورْ بَابِنْ  
عَصِيدَهْ مِيكَنْدَ )

بَسْ شَمَهْ بَيْمَتْ سَمَدْ حَرَكَتْ كَرَدَنْ حَاجِمَلَّاعَهْ وَصَلَّمَحَدَ  
امِينْ عَقْبَهْ مِيكَشَنْدَ وَبَاهَمَهْ صَحَبَتْ مِيلَادَنْ

مَلَّا حَبَدَهْ امِينْ مِيلَوِيدَ خَشَمْ وَغَضَبَهْ مَلَّا الْبَرَشَدَيَدَ تَرَشَدَهْ  
شَابِدَهْ دَرَانَدَرَوَنْ چِيزَى هَخَالَفَهْ مِيلَشَ شَسَنَيَهْ  
حَاجِمَلَّاعَهْ مِيلَوِيدَ اِينْ طَوَرْ بَنَظَرَهْ اِيدَ شَابِدَ قَرَّةَ العَيْنِ

بَرَأَيَهْ بَعِيَالَخُودَهْ بَاعْتَنَأَيَهْ مِينَابِدَ اِزاَوَهَنَتَهْ كَرَدَهْ وَنَيْزَ بَرَأَيَهْ اِيَهْ  
خَيَالَعِيَارَهْ گَرَفَتَهْ هَمَدَهْ دَارَدَهْ هَهَسِيرَهْ مِيزَاهَسِينَهْ خَانَ رَاطَالَبَهْ اَسَتَ

هَنَظَهْ رَسَقَهْ مَهْ

زَنَهَا دَاخِلَهْ يَسِيَونَهْ طَلَبَسَهْ بَالَسَّهْ مُخْتَلَفَهْ اللَّوْنَ سَمَا وَرَوَهَا بَلَكَهْ كَوَشَهْ  
بَاغَهْ مِيَوَنَهْ حَلَقَهْ زَدَهْ حَلَسِيفَنَهْ رَوَى ذَهَنَهْ صَدَهَا شَاسَهْ  
هَلَنَغَاتَهْ طَيَوَرَهْ يَلَنَدَهْ اَسَتَهْ ) بَسْ دَاهَهْ فَلَيَلَهْ خَانَهْ دَاخِلَهْ يَسِيَونَهْ )  
بَعْدَهَا نَفَاطَهْ خَانَهْ وَقَرَّةَ العَيْنِ وَحَاجِمَلَّاعَهْ

دَاهَهْ بَلَيَاهْ كَفَتَهْ مَلَّا الْبَرَهْ مُحَضَهْ اِيَهْ مَرَدَانَهْ خَدَهَا بَاهَهْ اِذا يَاتَاهَهْ كَاهَهَهْ دَاهَهْ

نمایند شما را زوجه خود نموده بنایلین باید شما ممنون و متشکر باشید

لبخدا به گفت اگر اول و از فرط مهریان این کار دارد کرد پیچرا بهشترا

عهد کرد صرا با خود بلکه بعد ایام رد خدا شناس بناید بجهش و فائمه

دایم گفت ای طفلك احقر مرد از برای وعد که وقتی درخت استیلا

مشتیهاست برق شود مسئول نمیشود قدری هم تفکر کن تجید

و تعریف که مردم از برای تأهل باید دختری بینی را و میکردن کهنه شد و از

میان رفت حال اعقب و سیله دیگر میگردد که جلب توجه و شهرت نماید

### لبخدا گفت

دایم گفت برای اینکه مجده شود و شما بناید عانع او شوید در

حصول این آوروزی بزرگ شما باید عبار محبت و مطیع او باشید و تحمل

شه چیز از برای راحت و دلخوشی اینها نماید پس از این خانم با نهاد ملحق

طبشود میگوید رأی شوهرت برچه فراد گرفت ای لیلای مجبوه ای شماره ا

دروقت خود همراه بلکه میبرد

ایلخان نمیگفت خیر شوهر هم صرا اینجا میگزارد اما غصه و اندوه من کمتر

میشود زیرا آگرچه من قویه و خوبی دوستی هستم از شما لکن محبت

ومهما نوازی شما بختی است که این جادا باخانه خود مرغ فرق نمیگذرد

گریه میکند و قدری در مرید و د

فاطمه خانم بدایه گفت آیا ملأاکبر نگفته است که این خصمه مشاید

سبب هلاکت لیلخانم میشود

دایه گفت هیچوگان میکنم که او خودش بهتر از من و شما

واقف مقاصد خود باشد

فاطمه خانم گفت آیا قرآن العین با وصحتی نداشت

دایه گفت البته صحبت نداشت ولی شخصیت خارج از آداب زنها است

فاطمه خانم گفت مکن نیست او بجهاب پیش از وقت باشد

دایه گفت خیر باین اندزاده حسارت نمیکند اما وقتکه بمرد طرف

صحبت میشود هیچوچو معلوم میشود آن مقام تندی را که مرد ها از زنها

متوقعتند فراموش میکند بلکه اگر گفته بود که بعوض جا طلب بوطایف

خود علی خاکید حتی گفته بود که زفتش نبایرت امکنه مقصد ریا و بی فایده است

مگر لذت قلبه ممقدون باشد و حالت ذنها بچوan در تغیر است در

مدتها بحیات من سالگت و مطیع بوده اند ) دواین اثنا قرآن العین

اهسته داخل میشود سرش بزیراست و مشغول شمردن نسبیج

بعد جایستد و نسبیج دور دستش میاندازد و گل سرخ بزرگی را

در دستش مبکید سرش را پابین آورده گلزار سخت استشمامه مینماید

( فاطمه خانم بزمیزید از میان حلقة زنها و بطرف قرة العین میگوید

وسروش را روی شانه او میگزارد

( قرة العین چشمی از روی گل برداشته بروی جیل او میاندازد

و تبسم میکند لبها بر پیشانی فاطمه خانم میگذارد و دستی موهای

بلند سیاه شمیالد قدری بهم شباهت دارند قرة العین

رنگا قدری سنگین تروز رد است و خواهر سفید و شیرین تراست

فاطمه خانم میگوید ای قرة العین از مشاهده این صبح کذا باایا مر

بهار است چه منظری در چشم شما جلوه دارد

قرة العین میگوید از جمیع جهات میبینم حیات جدید در طیعه است

زمان گوشش و مکافه بین زمین سخت و تخم روینده گذشته است

عنقریب حال ظفر مند ناستان برجیع اشیاء جلی و سطوع خواهد بود

فاطمه خانم میگوید اتا وقت ریختن برگها در پائیز و در باد های سرد

زمستان نلیل نیشود و زمستان تمام اشیاء را حاصله الشکار می‌یازد  
 فریه العین می‌گوید معنیکات آن انتها هم بلت ابتدائی دارد فریه ا  
 فصل بهار طفر مند غلبه خواهد نمود این خواهشمن بنابراین  
 چون مثل حکلا ادبیان کهنه حامد و اشکال بیروح شدند دین  
 حدیثی در قلوب مردم تولید نیشود  
 فاطمه خانم می‌گوید ای ائمہ معتقد که حضرت میرزا محمد با  
 فصل خزان ادبیان متیه را بهار در حاقی تبدیل کرده است  
 فریه العین گفت بل او بافق و مؤسس دو ره حدیثی است و عنصر بیض  
 مردم بواسطه تعالیش اسرار حقیقت را کشف مینهایند  
 فاطمه خانم گفت جراحت عرقه برای مردم کشف حقیقت نیشود  
 فریه العین گفت فریه تدیج در ترقی از هوانین و فواید طبیعتیه  
 و از صنن الهیه است فرض کشید عالیت مدرسه بزرگ است که  
 از وقت تا وقتی معلمین حدیث و تعالیم حدیث کافردارد و تمام معلمین  
 بزرگ در اقامه مقصوم واحد ساعت واحد خاص و ای کمال عالم انسانی است  
 درین اثنا حاجی بشیر داخل نیشود می‌گوید ای خانم من

اما ملائکت بدین جمله این جا نمایند و بخواهند با اسماعیل مانه حضرت میرزا ند

لله الحمد والصلوة والراتب على سيدنا وآله وآل بيته عاصي العصافير

جہاد مریم

ملاصدیر در نهایت سرعت داخل می شود

ما لـ مـ حـ مـ دـ كـ غـ فـتـ اـ حـ قـ رـهـ الـ عـ يـنـ حـ وـ يـنـ بـ لـ دـ هـ مـ شـ خـوـلـ تـ كـ فـرـ بـ رـاـهـ بـاـوـدـ

و به عنین اصر میکرد که جهاد نمایند من زود مسجد او را کده باکمال

حیله امید که شمار از خبری که بواسطه این دین باطل دریش دارید

مسنون کنم و شایعه مختصر کنم که خانه مراجعت پرداز خود را داشت

کنید ملاحظه زمان فراغت را بهبودی حداکثری مفارقت ناگوار بین

ما باشد ایا مصالح اتصال مافراهم نیست حوا فقرات

شما خلی که صدید اید اعتصانی حایله الا فراق ما  
قرقرة العین گفت

نهایت من همیشه حاضردم که با شما زنگ نگفتم اتفاقاً شما نمی‌گذرید

چرا ای عزیز من کمال دل سوزنی دی از مرای شما دارم

شیوهٔ حفظ صن داضی باین مفارقت تلخ نبوده امر

قرة العين كفت ليس جراً ممتداداً ميد هيد

ملّه پیش کفت من نمیتوانم بگذرد عیاله را بی جاند من نمیتوانم ببینم  
 که او عارونی است و بخوبی در خانواده محترم عن بیاورد حقیقت اهل شهشه  
 صراحتاً نهاد و صلامت مینمایند که چرا طلاقت ندارد امر قدری نکرکن  
 ای بتوحیثت من زیاد نمود که با وجود این همه تهمت ها هنوز طلاقت ندارد  
 فقره العین لگفت شما آگر خود را از ترس خسارات مردم آزاد میکردید  
 سلامت و راحت میدیدید ای کاش قدری گوش بمن میدادید و پیروی  
 حکم وحدان آزاد خود را مینمودید  
 ملّه پیش کفت ایه مردم رای من است ای عیاله لرها من خیال مکن که  
 کلمات تو غیری در صیلان عقل من میدهد حق بامن است زیرا عورت  
 رأیشان بارای من موافقت دارد  
 فقره العین لگفت ایه مردم غالباً اول از آخر تند نمیدهد  
 ملّه پیش کفت مزخرف مگوازی زن آرچند دقیقه قبل چشمهای مردم را  
 در مسجد دیده بودی که از ذکر اسم باب کاذب خشنده بود شد و بود  
 قدر رایی عام وال وقت میدانستی  
 فقره العین لگفت ولکن وقتکه مبنی برجهالت باشد دواعی ندارد

ملّت تهرّگفت و قیمکه پدره بطلان این کاذب را بیان میکرد او را بجهّه

ضلالت فگراهی لعنت میکرد

قره العین حرف اور اقطع کرده گفت بل و این کار را کرد و طعن و افتر ا

براین وجود مقدس نزد پس در حال استفراغ گفت

دھنش را پا زخون میبینم زیر العین بغیر استحقاق از رو خیش را برلیب

گویند خواهد آورد مثل اینکه میبینم که صردم پر کنیه پیروان حضرت باب را

صید خواهند کرد و سعی میباشد که قلوب مؤمنین را شکنند میبینم

مؤمنین در حال مناجات از برای طلب مغفرت اعدای خود حاضر میباشد

میبینم که اطفال صغير پیر و بنا و زنهاي پیرو حوان بسبعينه خود

شکنجه هليسوند میبینم جمع كشته شده اند و در امان حالت اعلام فتح و ظفر

محاجانند آگرچه کشته شده اند اما میبینم که ستمکاران بعد از حفيفه

میباشد و آنها همین قابلیتی هستند که قلوب شان ملواز خود خود

وغل وبغض است

ملّت تهرّگفت ای قره العین ای اجخون پیدا کرده ای قصد دار خوش

پدره چه میباشد

قره العین گفت گوشه به قانون ضبط حکمران بر جمیع است و

هر کس مخالفت قانون نماید فهرما مغلوب خواهد شد حاجیاً تقدیم

در درست مخالفت حقیقت را مینماید نیزه این کارش را بطریخواهد کرد

مال مهرگفت دو رسیده از این کتابات ضر خرف را وجواب مرآ بدده

ای این عقیده پر نیک داشت دلیل میکنی و جاذل می آمی

قره العین گفت حواب مرآ گوش کن بلکه در حضور این امور عظیم

با شما اذکره نمایم و بدقت مستحب شوید پس جویه مان تجدید طیشود

و متفقاً ارواح نفوم را حقایق و معاف عالیه ترق میدهیم

مال مهرگفت حاضر نیستم لایتکله بشتر در خصوص این

مطلوب بشیف م

قره العین گفت پراجانه بدهید با همه زندگانی کنیم و من

ساخت خواهم بود بلکه بواسطه معاشرت از حسن کمال و جا ل

حضرت ماب مسح خضر و شوید

مال مهرگفت ممکن نیست ما با همه جمل کنیم مگر اینکه علناً انگار این

عقیده و اینکه عنال من باید در انتظار تمام مردم بی لگه باشد

در اشنا، این مذکرات غوغائی در شهر بزمی خبر صدایش نزدیکتر و  
نزدیکتر میشود و همینند تر میگردد در بخانه بازی شود  
ملأ محمد امین با کمال سرعت و حاشت داخل میشود

### منظمه پنجه

مثال منظر فعل

بعد ملأ اکبر نصیر میرزا صالح شیرازی) میرزا حسین خان

و سر بازها داخل میشوند

ملأ محمد امین ملأ محمد گفت مسئله هولناک و قضیه حاشت ناک

آنکه پدر بزرگوارت کشته شد شما باقی باشید

ملأ محمد گفت چه میگوئید این کلمه معنی دارد چه طور شد

ملأ محمد امین گفت در اشنا راهی که مسجد میرود سپری چه کوچه

خیزی بد هن پرست زدند افتاد فوراً جان تسليمه نمود

ملأ اکبر داخل شد و گفت سه مهاجم چنان آمدند با بی هستند

و پیروان عیالت میباشند

۵۱  
صلار چهل بقرة العین که رویش داد و حین ورود ملا ھیدا هین پوشید

بود خطاب میکند میگوید عراودهات دایین هاترک کن

قریه العین سلویں مکن نیست بازها قابل باشند

مالا آکبر اعتر غربت این جاست در همان ساعتکه حاج ملا تقی

مرضداين قوم پرلوم گفتگو میکردند کشته شدند

ملائمه بقره العین آفت آگرا زین دین بر تکردی برعن واضح

میشود که تو اسباب این قضیه را فراهم آوردی زیرا لگز فرا خوش

کرده ام کلمات ترا لگفتی دهنش را پرازخون میسین

میتوان اسکارکن

قریه العین آفت من از فاقون کلی عویی یعنی مکافات دهشی

صحبت داشتم نه از قته بل مقصود ولیت قضیه

مالا ھیدر گفت پیش روی جمیع شما من اور اطلاق میگویدم طلاق میگویدم

طلاق میگویدم پس دو ملا ھیدا هین کرده گفت شما بدر مشهدیم در ویده بشد

مالا ھیدا هین گفت من شماوا دلالت میکنم پس ملا ھیدا هین با ملا ھیدا هین

خارج میشوند ملا آکبر رو بقره العین کرده گفت عدالت

حکم میکند باینکه شما باید بعد از سدیلی بر مسید و سه نفر

مشربیت شما هم کشته شوند درین اثنا میرزا صالح

شیداری داخل طیشود میگوید همه این ها بقصیرند ان کس

که حاجی لآتفق را کشت من جلوکفرش را گرفتم که مجدد نشانکند

این بگناهان را زاد کنید و مراعای انها بگیرید

ملأ آکبر گفت تو هم نیز از این قوم برومی این متهم ساخته خواست

مکن است حیله بی باشد از عجایی بخات رفاقتیت

میرزا صالح شیداری گفت خیر اینها نمیتوانستند حاجی لآتفق را

بکشند زیرا سبیاری اینها را ددهن مسجد میدیدند وقتی مسد

پیچ کوچه من منتظر بودم با این خبر در قصه ام او را کشتم پس خبر

خون الود را بروون آورده نشان میدهد

ملأ آکبر بنصر میگوید برو چند فرش بیاود پس رویش را بپردا

صالح شیداری کرده میگوید پس شما از طرف قره العین مأمور باخته ام

این عمل شده اید

میرزا صالح میگوید من سخاین جامد هم که از جای دوده

٤٣  
بقرة العين خبری بهم اما اوراندیده و کلمات حاجی مل آنقدر ا  
خشم آورد لهندا مصمم شده او را قبل زخواندن خطابه اش بکشم  
اما مکنم نشد و بعد از تفیر کردن او نفنسش را گرفتم والی الایدا و رسالت کرد  
اما اکبر میگوید بنارین با پراها دشمنان خود را بواسطه قلم مغلوب  
میسازند و باین طریق عالم را تحریم میکنند  
پدر زاحمال شدرا زنی میگوید فعل امن او را در حصہ شریعتی  
که شما ترویج میمانید مجهول داشته ام که میگویند ما مأموریم  
که کفار را بقتل رسانیم  
قره العین میگوید اما در دین ما باید دشمن را بواسطه حکمت  
و محبت مغلوب سازیم و شما ای شیوازی خطا کردید که موافق شیعه  
قبل مجهول داشته اید  
علی اکبر میگوید بطور استهزا میگوید آیا پیرو با جنظامی کنند  
قره العین میگوید بداندید که پیروان حقیقت هم در این داد  
میکن است جاهمیا شنید و خضری با هر یک که پیرو آنند وارد بیاوردند  
علی اکبر میگوید تحریم عالم را که شما مدعی و قوی عید فی الحقیقه

باید بخطی الوقوع باشد

قرع العین میگوید مکن نست دریک روز بحمدکار  
برسد ذیرا فقط بواسطه کوشش و مجاہدات متوازن انسان  
میتواند بر عوائد و مشتهیات نفسانیه خود غالب شود  
مع هذا مابراز این مقصد مقدس باید حان شیرین قریان کنیم  
و در این اثنا میرزا حسین با سربازها داخل میشود میگوید  
شنیده ام قاتل که خودش را متهم ساخته است  
فعلً دلایلها است

هزار آندر گفت بل این است ان پلید سربازها بربید  
او را زنجیر خانه و ملقی کنید با آن سه قاتل دیگر دریک وقت  
تام مثان را باید بقصاص دساند  
میرزا صالح شیرازی لگفت اتا آنها باید موخص شوند  
چه که بگناهند من تنها مقصودم

هزار آندر گفت هرچهار باید کشته شوند و چه  
قد خوب است که همین حالاریته تمام بابی ها کنده شود

میرزا سیدن خان میکو بد ۷۵  
فرغ العین میکو بد وکن عدالت  
خدا حافظت باد ای شیرازی عوض  
اخطراب وکره خود را وادر که باسان واطینان قلب جان بدشی  
دوئه جلت و فراع و خونریزی باید بصلح و صلح و صبر  
و حکمت تبدیل شود شمشیر باید غلاف  
شود و دست های هابرا هے  
ساخت اهل عالم  
بازشو د

---

برده پائین می آید

فَصْمَدْ لَثَانَةٍ

شِرْقِين

در اطاق که بنا نقاون ورسوم مشرق زمین است خانه پرده

(قرآن العین)

مَنْتَهَى

اطاق که بکاشیها لاجورد و تیرهای مکالمه و پنجو چوب فهوده

رنگ صرین است پرده ها و قاله هارا با دلگاهی برآ قموج میزند

و شک و شیردان و ادوات برجی مید دخشد

ناخیر خانه در اصطاده پنجه نشسته بگلزار بیرون نگاه میکند

حاجی بشیر هم نزدیک الیستاده است

لیلا خانه روی زمین بنتکایمه داده است چشمها در خشاف

و چهره زرد اعلان میکند کمرات او داعوت کرده بهلویش دایره گهواره

طفی را چیزی نمیاند و بیلت آواز پراندیشه متفتنی است آواره که سبب

میشود صریض از حوف صرک مریش می شود



دایه لیلخانم ناظه خانم حاجی شیر فرید العین

چند سطر ذیل ترجمه اشعاری است که دایه با آن متفقی بوده این اشعارا

مؤلف در انگلیسی نیز بشعر درآورده است هر چند ترجمه

شعر انگلیسی بفارسی در صورتی که مترجم طبع شعر بذاشتہ باشد

غیر مربوط و عادات رشت می شود ولی حض ایکہ در ترجمه

کما کہ وزیادی نشہ باشد نوشتہ می شود

دایه بیت رویه واحد متفقی است

زن دو صاحب دارد زن هرگز ازاد نیست اسی است در جسم

وروح در دام هر لذت گرفتار است براین طفل خیف نگاه کن

که بزودی زف طیشود و در عنفوان جوانی با مردمی اقتران می یابد

زن دو صاحب دارد زن هرگز ازاد نیست بتدریج تحبلیل میرو د

از مشقات مادری زود در وحش پر مرده میشود از اش غیر است

زیرا دخترها چیگر بشوهش می رسانند مسرت ناگواری را که او بجهة

شوهرش کمکرده زن دو صاحب دارد زن هرگز ازاد نیست

متدها جایزی و غصه قیبن او را نزد صاحب دیگر ش اجل مقتله میگرد

او را در آغوش استخوانها و خود دشنه چشمها یعنی تاریث است

ولبها پس سرد و تخت خواهش قبرتنه زن دو صاحب دارد د

زن هرگز ازاد نیست زیرا که آن صاحب او لبها چین بخواهد

در بیهشت او است عیالش اما آنگر صاحب ش را دوست ندارد

روح آن زن در جهنم آواره میشود چون ارواح شریه ددان حال

نالگوار دواردا میگردند زن دو صاحب دارد د

زن هرگز ازاد نیست

لیل خانم مینال الداہ فی الحقیقہ دراین کتابات مات خود دامش اهده

میکنم من زوجه ترک شئع نزدیک برگه خلق کوچک من بختی برذلت

میشود و همین بخت مراد اتفاقات میکند و ای مجال زن زیرا بنده ایست مکوم

مرد و مردم مکوم مشهورات متغیر د

دایه میگوید حق تونیست تکنیب شوهرت را بخافی او کاری کرده که مشروع

و مدرج است در انتظار مردم برآجودت توجه نماید صنایع جانت باش

دایه میگوید من مسرور شسته ای از سحر و جادوی دارم که شاید تو اند  
 شما را راحت دهد بخوبی میکنم تمام زیور و طلا آلات خود را هم داشت  
 تبلک دواوی اینها و آنکه میگذرد که طلا عضویت های سیاه دارند بهترین  
 بحوث را گفته ذکری میخواهد که طلا عضویت های سیاه دارند بهترین  
 تلویں میکند پس ناچه خانم نزدیکی نیشود و وود دایه را ففع میکند میگوید  
 دور بینند این اوراد میهوده و آنکه لیلخانم راحت باشد  
 دایه میگوید این اوراد من مقدیم است زیرا زل بات درویش عارف  
 عالی در فن سحر و علم گرفته ام از وقتی که اتفاق ملک حاجی ملطفی بواسطه خردی  
 قدر العین و قوع یافته خانه ما بآزار و لوح شریعه و احنه مدد میخواهم  
 بواسطه این علم دروح این زن را از بدین حقیقت و مشترک در این شریعه مخفیه بخات دهم  
 ناطه خانم بطرف لیلخانم قدر میزند و دایه بعد از عقب اطاق و بیان قسم  
 محل عجیبی در کاسه روی و درست میکند انداد در کمال احتیاط آلات کلایرا  
 با اسم اینکه دران دوامیگزارد در حیب و فیض اس خود پنهان مینماید  
 لیلخانه میگوید چه امیدی برای من در عالم باقی میماند که شوهر

برای ناپردازی حبیش مراتب کرده آگر من در این عالم با و مساعدة ننمایم

برای جهه او در آخرت طالب عن خواهد بود پر امیدوارانه نگاه

بدایه میکند که شاید دایه بتواند در گزینه از جهنم او را خود کند

فاطمه خانم میگوید اعتنای سکلاته احتماله این عجزه مکن بهشت

و دوزخ مکافی نیست بلکه عالم روحانی خود شما است و ملا آندر حساب

روح شما نیست روح شما درخت نفاذ و حکم او نیست بلکه تابع اراده

خود شما است شما باید طالب چیزهای حیل شریف باشید و میباشد

زیرا خلقت موهبت ناخود دارد

<sup>بیو</sup> لیل خانم میگوید سکاش زودتر سکلات امیدواری دل الدام شمارشینه

فاطمه خانم میگوید چنین که شماران انتوان وضعیف میباشد فقط یاس

از قدرت خداوندان است مایوس از قدرت خداوند میباشد ای طغات بال تدبیت

لیل خانم گفت همه چیز از عن پوشیده است تنها در بیان

جهالت مقیم و عقل ضعیف و ب تربیت است همچ غمیدانه طالب چیز باش

فقط میخواهیم مسرور باشیم

فاطمه خانم گفت این عیل بستر خود مش رنار تقاست

لیل خانم گفت آبا هرگز کسی در این عالم فانع میشود  
 فاطمه خانم گفت کلم وحدات در این عالم بکار خود بسته نقطعه  
 ارتقا میانه خود میں صد غیر انسان کے اعظم مصنوع دست طبیعت است  
 آگر عالم بعدی بود که در آن نشوونما نماید و ترقی کند و نفایه  
 القصوی بر سر البشیر ناصر میاند و بعد از آن انسان بامال خود  
 ناکل نیشد  
 لیل خانم گفت آبا آتشویش و عده راحت در قلوب کلم و جوش هست  
 فاطمه خانم گفت بلی حتی شخص معصوم مشتمل در کوشش و اشتیاق است  
 که بجهوب ربانی بسیار تقریب جوید و هر چیزی خنک کار نیز دد  
 طلب همان است ولی من غیر استشمار

لیل خانم گفت آه حالان فهمم حال اسفه هم  
 فاطمه خانم گفت حق مکن نیست مستور میاند و اینکه که حلا بر قمها  
 بیچول است بعد معلوم خواهد شد زیرا ترقی در عالم روحانی  
 است مراریست نیست رویی که متوقف در یک مقام باشد یاد ترقی است  
 یاد ترقی اما از برای رویی که مایل ترقی است ترقی ان غیر محدود داشت

لیلخانم گفت هرچه بالا رود و بید دایره افق و سیعتر میشو د

فاطمه خانم گفت اثار و بروزات روح دلیل حقیقت است از برای

بنای وجود حلا آسوده و راحتی<sup>۱۳</sup> ای طفلات شیرین زیبادرستی که

وقت انتباه است نزدیک است یا کی طینت و ابتدا آت شما عنقریب

حال چیزی میشود که نفیس ترازه چیز است

لیلخانم گفت حقیقتاً کلامات تمماً متأثر کرده مددی از برای

من شد ( پر لیلخانم مخواهد ) دایه با کامنه روحی

نزدیک میشود بیت حق اتش سرخی دران می اندازد شطه بزرگ

آبی اذان برخیزد

فاطمه خانم گفت شعله درخشند داخواموش کن آدم خواب را

بیلد میکند

دایه گفت شعله غریبی است پراز قوه جادواست اروا ح

خیلی زیاد دور میکند ) ابتدا میکنم بنام پیغمبر . . . .

فاطمه خانم گفت برکن و بفهم کچینین محروم جادوها فقط مانو خود

از نصور اشخاصی است که دماغ شان ناخور است یا خیلند و مخد

این‌ها موهومات صرف بیهوده است که ابدًا ربطی تعالیم حضرت  
 پیغمبر ندارد اذاین خیالات بفائد منصرف شو و حقایق دین خودت  
 توجه کن آگر امر نازه ماقول نیکنی افلأَخْتَابِ قَدْنَمْ خودت  
 متسلک باش ) ۲ یعنی حاجی شیر کامسہ پرازشعله را دود  
 سید و سوچمیکند آن را خاموش کند دایه هم او را تعاقب  
 میکند در همان حین فقره العین داخل پیشود و دایه را از  
 گرفتن کامسہ منع مینماید دایه بیرون میرود و میلند که آه  
 بخرشده انسان کافره بخرشده  
 فقره العین گفت عمدًا جا هار است مثل خفاظ است که از نور  
 در طیوع فخر میگریزد زیرا از بین اف میروم است  
 فاطمه خانم گفت آیا از مولای ما حضرت باب اطلاعی بهم  
 زده اید من خیل مشو شده  
 فقره العین گفت نه ولكن ایمان جدید البنا شما شمارا  
 مذرزل مینماید مثل طفل کوچکی  
 فاطمه خانم گفت هرچو احساس میکنم که طوفان غطیم عنقیب

ظاهر می شود و بزرگترین اشجار بزرگترین خطر و ابتلای خواهد رسید

ای قرآن العین از زمان قتل حاج علی نقیعه جان شما در خطر است

قرآن العین گفت په از وقتیکه من ددکریلا امر حضرت باب را

قبول کردم مستعد و حاضر شده ام که جانم را از برای امر الله فربت

کنم تلمیز استادش را تأسی مینماید حضرت باب که آدعای جنین

امر برای در مقابل هزاران اشخاص مقتدر ظالم مینماید میداند

که جانش در خطر است و با وجود این در نهایت استیاق ماد عای خود

ثابت و باقی میاند تا آنکه جمیع مردم را بوظایف و کالیف

خود شاعر نماید و حقیقت خود را ثابت سازد

فاطمه خانم گفت آیا این قربانی کلی ضروری است

قرآن العین گفت دانه باید خود را در ذهن فربات کند تا آنکه

درخت انبات نماید حیات ظاهیری پیغمبران باید انتها یابد تا تعالی مشاهد

باقی میاند ای خواهر من بنابراین بشنویم که مولای ما شهید شسته است

مانماید متنزل را شویم بیشین بدرمیند که قوه الهیه مکن نمیست بواسطه

ملوک مغلوب شود و حضرت باب هرچند صعود فرموده باشد باوجود

ابن تعالیش زنده ابدی است او نیز مادا در انتظار از برای ظهور حی  
۴۵

اعظم از خودش مهیا شوده است

فاطمه خانم گفت آیا چندین سال بعد از ما ظاهر نمایشود

قرة العین گفت باهن عقیده نباورم زیرا حضرت مام با فرموده است  
که منتظر باشیم و حیند نفر از احتجای خالص فرد ک علامات غریبی از

عزمت حضرت بهاء الله که در طهران تشریف دارند میشیند

در اشناه این مذکورات حاجی شیری داخل باغ نمایشود که کوزه ن

آب کند مراجعت مینماید بالک دستمال ابریشمی فردگی یا ز گل

مرخ میدهد ان را بدست قرة العین دستمال را که باز مینماید

مکتوب گلرنگی را میشیند که از میان گلها روی دست او بروز میعنی

میافتد باز میکند و ان را میخواند

حاجی شیری میگوید در باغ حاجی مرآتم متنظر برای جواب است

قرة العین میگوید تمیلان میخواهد خود ری صراحتها ببیند چه  
میخواهد بگویند بمحض اینکه لیلا خانه آرام شوند من هم زود حی آیم

قرة العین گفت آه احی قرة العین نفس صرد صلت و از خود لاصاص

سیکنم عراد د بغل خود نان بگیرید ۴۵

قره العین گفت نرسید ای لیلخانم حرکت از برای استخراج شما پیش شما

مو آید و بواسطه حرکت داخل در عالم آزاد قر و سبیع تو خواهد گردید

لیلخانه گفت حق است در خوشی بزندگانی این دنیا ندارد مشکسته

شده ام آیا دختر کوچک من باید زنده بماند ایا بعد از من زنده میماند

که اخچه را من تخلیکرده ام تخلی نماید

قره العین گفت راحت باش ای لیلخانم تا وقتیکه دختر شما فرزند شود

جنت زنهای شرق شروع برق کرده است غیره باند زنی که

خواهان مفری ما آزادی دارند حریت خواهند یافت زیرا حضرت باب

حکم بنا آزادی تمام زنهای روی زمین فرموده و کلمه الله باید اثر داشته باشد

لیلخانه گفت ای از این جهان که بعد از خود رها میکنم خبرداز

خواهد بود

قره العین گفت مامعرفت کامل روشی از جمیع عوالم مادون

خود داریم مانند قدر هیچ چیز نمیشوده مگر فقدان آن را خود عان اراده

کنیم و چون در ادارک ترق کنیم دایره حنایات ما وسعت می باید

وهر روزه عالمی دان مکنون است بلت مطلب بهمید و خوب بهمید

و آن مفتاح خزان اسرار خواهد بود

ایلخان نگفت صراز دلیت خودتان بگیرید این قرآن آه

چشمها بید مثل زغالی که در آتش میگذرد بسوزد

قرآن عین گفت ارام باش ایلخان نزدیک شما هستم و

صرگز ما ز هم جدا خواهیم شد

ایلخان نگفت نرد یکترم خودتان بگیرید نزدیک بقلب

مهیچ تان قلب من از زدن سلت طیشود و خفغان پیدا مینماید نزدیک

ترم بقلب ذنوب خود نمایند

در این صورت قرآن عین ازا و توجه مینماید تا آنکه

جانش را می سپارد قرآن آهسته او را جن بوسد میگوید

گل نازکی در حال خرم حیات و عنفوان حوان بواسطه و زین باد

امداد ای کاش روح لایتیا ه حریت و اقتدار دراست خلاص عالم

از ذلت جهل و عنی تجیل میگرد پیدایه داخل شد من بینند

ایلخان مرده است فریاد بلند میگند ذهنها داخل میشوند

دایه میگوید خانمها خانمها بیناید انجا که لیل خانم جات  
 سپرده است مساعدت کنید که او را از این مکان که ملو از  
 شیاطین و ارواح شریعه است با طاق دیگر دور نمی برسیه  
 حاجی بشیر خواست که مانع نماید قرة العین مانع او نمیشود  
 قرة العین میگوید بلکذا دایه را هرچه میخواهد بکند زیرا  
 حاکم مانع فائده ندارد روح لیلا از قدر این حسید ازا د  
 شد بلکذا حسید را ببرند

### منظر در در مر

قرة العین ) ناظه خانم ) حاجی ملا علی )  
 ناظه خانم از باغ صراجعت میناید میگوید آه که صدای گرمه  
 زنها دلیل بر هوت لیل خانم است  
 قرة العین میگوید او در نهایت سکون و قرار بعالی بودیش قدم  
 گذاشت زیرا پرتو معرفت روشن را بسیار نمود )  
 چه خبری از حاجی حجت او درده اید

فاطمه خانم گفت میگوید حضرت باب هنوز در قلعه ماکو

محسنه و مینزمه که جنس شان سخت تر هم شود و مکانه

بال حضرت از برای ما میسر نشود

قره العین گفت خصیت دشمنان ما زیاد میشود چه که

میشنید از جس حضرت باب اشتعال و حرارت

اتما عذر کردند است )

فاطمه خانم میگوید حقيقة حاجی ملا طی میگویند بسیار

از روسای روحانی ایمان آورده اند لهد آنها نیکه قسم خود را ندا

هر کس علناً اقرار بعینه ما نماید او را کشند مغلوب خواهد

شد و نیز حاجی عویض از طهران داردند برای شما ما تنها

هستیم پس من با ایشان اشاره کنم باید پیش ما پس از دریجید

که داخل باغ باز میشود اشاره میکند حاجی ملا طی داخل میشو د

حاجی ملا طی گفت احی شرف النساء امشب با بد از این مکان حرکت

کرده فرانمانید که در خارج قزوین تبلیغ بثارات اصریه نمایید

قره العین گفت از چهره شما هر چو بخواهد که جدا این عنوان را

میفرمائید مختبرم زیرا میدانید که من در خانه بدر مخفیوم چگونه

ویکجا میتوانم فراز کنم

حاجی صلوات علی ایقت افاهادی نزدیک ظهر وارد شد او را حضرت

بپهاء الله فرستادند با دستور العمل که شمارا بظهوران بمنزل ایشان

بدرند بپهاء الله ماندن شمارا در این جا خطر میداند و شما

کار عظیمی دارید که باید بجا بایارید در خارج فروزن رؤسائے

بامبیه فراز است در عازندگان همیگر اعلاقات نمایند شما

هم جزو آنها باید باشید و بقوه تاهره روح خود آن جمع را

باید مساعدت نمایید در وقتی که تایکوشب چشمها را فراگرفت آن

وقت شما بروید نزدیک حصار شهر جانی که آفاهادی با چند

—  
امس فتنظر شما ام است

قره العین گفت اما وطن من همه مرا لازم دارد

فاطمه خانه گفت شما باید برای خواطر امراء الله بروید آگراینها

توقف نمایید یک روز احتمال دارد فتوای قتل نمایید من بعد از شما

در این جاییانم و اینه دلیم تمام و ناقص گذشتہ اید تمام خواهد کرد

قرة العين باکمال مهربانی بفاطمه عنوان میکند زندگانی دو قسم است  
یک ظاهر و آشکار و دیگری مستود از شهرت و انتظار و کن در  
نظر صدیر حقیقی جلوه امشکنرا از اول نیست پس هشیره اش را  
میبومد و صدای شنیده می شود  
حاج طلا علام میگردد و میگوید ترتیب میدهم که در باع یک  
ساعت بعد از غروب باز باشد هر وقت تو انسید بروید

### منظور سؤال

مثل مطر قبل  
پس ملأ عبد الوهاب و دو خطل قرة العين داخل میشووند  
قرة العین آفت امی اطفال عذیز من صورت مبلسم شما بر  
روشنائی روز می فرازید  
پس بلأ عبد الوهاب روکرده گفت اخواي حالیان خوب است  
ملأ عبد الوهاب گفت خوب است اما هزوفه متصل حزن دارد  
خیلی متأثرم از این تنگی که شما برا ما وارد آورده اید و از شما

ملقىسم که بدين قدیمه مراجعت فرمائید

قره العین گفت آیا مردمیتواند که بعالمه طفولیت برگرد د

ماضی و حال دو عالم مختلف از مراد ترقی و رشدند ماضی در ا

دوست میداریم اما آیا میتوانیم با آن برگردیم

ملأ عبد الوهاب گفت آیا میتوانیم دین آباء واحداً عی خود را

برای ادعای جسوارانه یا تجویان مخدود و بیندازیم

قره العین گفت مانع خواهیم دو بیندازیم بلکه میخواهیم

از زوالند و عوارضی که داخل آن مسئله مطهوش سازیم و بشکل

وسیعتری رواجش دهیم

ملأ عبد الوهاب گفت شکل و مسیعتر ملاحظة مساجدیان را بیندازید

که پر از عبادات کشند کان است ملاحظه قوت و شرافت علمی مارا

بالنسبه بقوت و صرفت معدودی بليل از بابها که حتی یك خانه

با يك مسجد برای عبادت ندارند، بهماید آیا مستظرید که عقول گوش

بحرف بیهوده مثما بدهند

قره العین گفت عقول امیدافند که درخت پی خورد خورد پر صرده

شده خشک می‌شود و دانه کوچک خورد اینات و رشد نماید

وازنهای خورد بدخلت متوسط میرسد و بعد ازان درخت

قوی هیکل می‌شود

ماطحه جام از مردمیت در بجه میگوید در وقت ظهور هر سفیر

عمر و هم‌نهايت را می‌سینم هم بدایت را نهايت را در تمام قدیم

بدایت را در طبعه و رجید

ملأ عبد الوهاب میگوید شما غریب در عقبیه خود را سخید

اما همین طور من هم در عقبیه خود را سخم و یکی از عالی‌بخط افتاده باشید

قره العین میگوید لا فرنگرده است شمایل بر قوی از حقیقت را

می‌بینید ولیاب برده از روی وجه و سیع خفايق برمیدارد

ملأ عبد الوهاب میگوید مغالطه و لفاظی داگذار ای قره العین

شمایله غلط افتاده اید الهمام صیناید این را به همید و ما را از این

غار و خطر مستخلص نانید کلیه اور شما را سمعت ما دعوی میناید

راحت شهرت و عادت

قره العین میگوید هیبت و خلوص من مر ازان با نمیدارد و سدره امشی

ملائکه الوهاب میگوید عنقریب پیمان میشون و قیمه

دیر است و ب حاصل / پی بیرون میروند و اطفال آنکه

در گوشة حیاط با شاهین بازی میکردند بسم مادر شان سیمه

اطفال میگویند امی مادر رحیم مایل قصده بگوئید

قبل از آنکه خاله عازم بازی بازی ببرد

قره العین میگوید چه قسم حکایتی قلوب نازک شما را

سروردمینماید امی عزیزان من

اطفال میگویند حکایت کنید از هرچه شما میل دارید

میگویند سبیاد خوب

قره العین میگوید در بیت ملکتی بیت شهری بود نه خبلی در

از اینجا بر جمعیت و فردان با مساجد متعدد و فصدرها و خانهها

و بازارها و کبرها برای فضرا درابتدا شهر متراحله ساخته شد

بود و دارای این اینشه بود زیان وقت سایبان نداشت چند

عمر داشت و لباینی طراف هرخانه بود دران آیام شفیر ترین

خانه پر از شمع افتاد بود و هوای لطیف داشت اما بدیج

٥٥

کوچه ها که وسعت شد و اشخاصی که بسیار فقیر و همچنان بودند  
با غواصان از دست رفت حتی غارهای و مساجد تاریخی و کلیف شد  
بعلت اینکه عده غارهای که زیاد شد رونق یکدیگر از میان برداشت  
و افزایش هردو نهشت شد نه تنها بزرگی اهالی مریض شدند بلکه ای عجیبه  
ظاهر شد طبیعت اذوق پیدا نشد در این شهر بیلت جوان پاک پوش  
با معرفی زندگانی میکرد

طفل افت نامان جوان چه بود (گفت قریبی بود )  
از این حالت اهالی شهر نهایت متألم شد و در صدد تشخیص مریض  
و نهیه و تدارک درمان برامد و زود ملتفت شد که این شهر  
از صوره تدبیر ولا ابالي گردی اهالی عوض اتساع و نمود رو با خساط و دنو  
گذاشته و کم وسعت گردیده اینها ان تنکی و حالت ناگوار نیزه  
طبیجه ای ان امر غیر طبیعی گردیده لازم شد که این شهر تجدید و  
تنظيم پیدا کرده وسعت بسیار که رفع احتیاجات حاضر اهالی  
شود و مجبوراً اسلامت و سعادت یابند تمام این همارا بهم مشهدهای  
خود اظهار داشت

ظهار گفت و اندزه باید اهالی شهر سعادت مند باشند  
 تبره العین گفت خیر بواسطه جهالت یا بسبیل غرض شخصی  
 آنها او را سخنیه واستهزا نمودند آنها هماناز خود انس گرفته  
 بودند و نمی فهمیدند معنی صحبت حقیق چیست ولکن قریان افتاب  
 باشند، آنها تکرد شروع تجدید و تغیر صریح شهر که  
 پیشتر خراب و فاسد شده بود نمود پس این استقلال و استفانه  
 سبب خشم وکنه دیگران شد و فقط محدود قلیل از مردم  
 بحکمت اعمال او عارف شدند این اشخاص پذیری تعالیم و اصرار  
 او نمودند در میان آنها مادری بود و شخص میداد که تمام اضطرار  
 شهر که در نمود و در شدن اگر شهر خراب و درین تجدید و تغیر  
 نیابد مریض و پرثیان خواهند شد پس او هم در زیارت  
 اهتمام باین عمل برداخت این نتائج غلطی شد که ذرف بامر دهاد راجح  
 کاری پردازد مردم را هم دعوت نماید که در تکلیف آن خدمت  
 و بحیثیت آنها ملکیت شوند با وجود آن او اعتقد ابد جلاست مردم  
 نمیکرد زیرا قلش قلب با در بود و قوت و همیش در این خیال صرف

بود که اخبار بیلت زندگان خوشتر و بهتری ناگزیر شوند شما مت

ولعن وطن در کوشت تولید تشویق و تحریص مینمود آشتعال ش

در کار هر دم بسیلو میشد و بر حرارت میافزود مثل آنکه در

ظلت و تایکی حاضر شهر جلال و عظمت مشاهده مینمود که در

آنجا اعقل عقل بودند و اطفال خود و بزرگ رشد مینمودند و

قوی میشدند ) پس فرقہ العین خیلی متأثر می شود

فاطمه خانم اخبار را بیرون میدارد بعد از آنکه فرقہ العین انهار ا

در نهایت مهر و محبت می بوسد

فاطمه خانم میگوید بیانید امی عزیزان من بیانید با من

اطفال میگویند حرام اد رحان گریه میکنند

پس فرقہ العین پیش میرود بسته دریچه باخ و نظری بغار و هوای ببره اطراف

می پیازد و چادری دارد خود می بخیزد قدری در استانه دروب می استند و بعد

از نظر میرود فرقہ العین میگوید شفقت بیزند و در تایکی قشنه من بورمیم پیش میرو

و بیرون می آید ناله و عویل زنها بگوش میزد میکند او از باع بیرون میرو د

برده باند می بیند

لر سو مر

بدشت

چن زارم اشخارم خیمه وقت ظهر

منظ

جاعنی از مردها نشسته اند در بیک چنی زیر سایه درختی بزرگ

نمایشان را تام کرده اند در بیک طرف شان قدری روی عقب خیمه

بن باست و پرده های ان خیمه پائین است

منظ  
راوی

ملأ مهدامین، آغا هادی، حاجی طاعل، واقا ولی، و سایر بابی ها

آقا ولی میگوید ابن شربت رفع عرضش که گلویم را سوخته بو دکرد

مثلاین است که من در راه که حمله کرد تام بیان را بلعیده بو دم

ملأ مهدامین میگوید مسرور داست از این معدزت که بسیتر بخورد

بسم الله من رفع عرضش شمار میکنم

آغا هادی میگوید حقیقتاً شما خبر هستی از برای ما اولدده اید

چنانکه میگوئید مولا و عصوب ما حضرت باب بیت محسن دودرخی اتفاقاً

و تبدل بافته و صراطه بین آن حضرت و مابکل سنوی است

اما اول میگوید حسر وقت میخواستیم پیغام برای حضرت باب بدھیم

باید بیک نزدیک بدبودی منتسب شویم بلکه مرنه مکنوب ناذل را در پیش

گردوی خالی میگذاشتیم و آن را در میان بعضی گروهای دیگر گذاشتند

تعارف هم سخت خاطر بین میداریم که آن حضرت بر سانند ودفعه دیگر

مکنوب را در بارچه شمع ثقلی میجیدیم و میگذاشتیم در کاسه شیر

اما هادی میگوید هر چیز تکن است تخلص مسود بجز این فرق و از برای

ما شایسته نیست که مسافت باشیم و بینیم مولا و ما این خود گرفتار شد

باید حرکت کنیم از برای محسن و استقرار اشان را بخواهیم

اما اول میگوید حقیقتاً این وظیفه مهیمه ما است

حاجی هلا اعلی میگوید اگر این کار را از دوی صلح انجام دهیم خیل

مناسب قریست

اما هادی میگوید بله قبل از وقوع مشاکل باید مشاوره نهائی داشت

حصول بهترین وسیله ای از برای نشر اصرار الله

حاجی ملا علی میکوید <sup>ج</sup> بواسطه بهاء الله تعالیم حضرت باب تشریح  
شئ است انجه همه چیزها است بیانات او معلوم و روشن نیشود  
وانجه مخفی و پنهان بوده است در قلوبها بواسطه عقل و سمع خود  
مبسوط میفرماید

آقا ولی میکوید حقیقتاً خبری نیست همین طوریکه پیش آمدیش هم میروند  
ملائکه میکنند میکوید شما جزی از قدره العین نبرسیده اید او  
قلب شستی است هر چند مشارکیها ذرف است حبابدار وارجمع ما  
جدام نشینید

حاجی ملا علی میکوید بی از عقب برده عزلت فضاحت مردانه  
او مادا با عال دلیرانه تشخیص و تقویت مینماید

آقا ولی میکوید حقیقتاً خیل میلاد مر وصف این زن عجیب دا  
لشونه چگونه از قزوین فرار نمود در خصوص فردش روایت  
قابل اعتقادی نشینید امر زیرا بعضی میکویند در جنگل ما زندگان  
آواره شد و با لآخره وارد طهران گردید برق میکویند یکسر <sup>\*</sup>  
از قزوین بطریان رفت

ملائمه راهین گفت بهاء الله افاهادی را فرستادند او دا

از فزوین بظهران بیاورد

افاهادی گفت شب بود بیرون حصار شهر انتظار ایشان را

میکشیدم ساعتی ز شب گذشت صدای مردم اعصاب من را

بارتعاش انداخت و اسب های که مستظر بودند پا بزمیں

میزدند بنظر من آمد تمام شهر را بصداد دم آورده و هنر دم

میرسید شاید قبل از نجام مأموریتم یکی از مستحفظین من را

بینید بعثتی با خناب از دیوار پائین آمد قره العیف

بوامضه ان بهایت سرعت پائین آمد جسمها بیش بطور غیرجی

میدرخشدید صدایش متوجه بود گفت کارمان در پیشرفت است

حرارت و حامت او حیان عظیم بود که آهسته و بالحتیا ط

راه رفتن مان بنظر من آمد بروح غیورش فشاره ای و درد

آغازی گفت مثلیک پزنه ای بروزد و قوی که فخر راشکسته

میل میکند برواز نماید

افاهادی گفت وقتیکه بشاه راه رسیدم قدری تاخت کردیم

وَقَرْنَزِ اَمَانٌ مَا وَابْجَلَهُ اَنْدَاخْتَ دَوْبَيْنِ زَاهٌ قَرْنَةُ الْعَيْنِ خَلِيلٌ كَمْ حَرْفٌ<sup>٤٢</sup>

زَدَ وَوَقْتٍ اَوْ رَادِيَّهُ سَالِمٌ دَاخِلٌ خَانَهُ بَهَاءُ اللَّهِ شَدَّ مَأْمُورَيْنِ

اَنْجَامٌ يَافَتْ هَنْوَزَ اَعْتَقَادَ نَبَارَهُ كَمْ شَارِيْهَا تَوَانَدَ رَوْيَنِينِ

سَلَامٌ تَنْبَدَ بِالنَّذَرِهِ مُشْتَاقٌ اَسْتَ خَودَ رَا مَوَاجَهَ خَطَرٌ

بَيْنَدَ وَمَرْحَصَدَ وَصُولَسْخَنَ وَصَدَهُ

حَاجِي مَلَأَ طَلَكَهُتْ صَحِيْهِ مِكَوْنَيْهِ مَانِهِ جَمِيعَ بَاكَانَ وَازَادَ كَانَ

بَرَادِرَادَهُ مِنْ قَلْبِشِ رَاحَتْ نَهِيَّتْ وَهَيْكَهُ دِيَگَرَانَ دَرَصِدَهُ وَانْدَهُ

شَسْتَندَ رَاحَتْ وَخَلَاصِيْهُ مَا بَايْدَ مَنْجَهُ خَلَاصِيْهُ دِيَگَرَانَ شَوَدَ اَزِينَ

رَوَاسِتَ كَمَا بِمَسَا عِدَّهُ وَعِيَاوَنَتْ جَمِيعَ اَهْلَعَالَهِ مَأْمُورَهَسْتَهِ

اَشَنَا وَسِيَّكَانَهُ مُؤْمَنَ وَكَافِرَ

بَايِكَهُتْ بَاوْجُودِ اَيِّنِ سِيَّكَانَهُ بَايِدِ سِيَّكَانَهُ بَاشَدَ وَكَافِرَ

كَافِرَ تَايِّكَهُ دِينِ مَارَاقِولَ نَمَيَّنَدَ وَمَنْتَبَعَتْ قَوَانِينِ اوْلَاكَنَدَ

حَاجِي طَلَأَ طَلَكَهُتْ فَقَطَ بِوَاسْطَهِ مَجِيتْ وَمَلَاطْفَتْ اَسْتَ كَمِيَّكَانَهُ

اَشَنَا يَدِيَّشُو د

بَايِكَهُتْ وَلَكِنْ قَرَانَ بِرَخْلَافَ اَيِّنِ حَكَمَ مِيَّكَانَدَ

حاجی ملّا علی گفت قرآن از برای فرم وحشی نزول یافت که ابد قوت  
ونفوذ را گفت و ملاحظت را نمی‌فهمیدند زیرا که تعالیم نا صریح  
حضرت صحیح تهذیب نشده بودند اما حکایت اجمع اهل‌الله منتسب  
اد را که قانون محبت شده‌اند  
ملّا هقدامین گفت معهد آنکه عهد هیشه هادی است  
حاجی ملّا طباطبائی گفت آیا نباید هر سیمیری بر سالت شخصی میتواند شود  
نمای گفت اگر شما مقدس بودید هر چیز شمارا هست که شما حرمت  
دین می‌شمردم  
حاجی ملّا علی گفت برای چه برای آینه گفته امر ذات ناهید و دخدا و نه  
مالک پیشوار از بکلام و عبارت است  
ملّا هقدامین گفت ساعت خواب ظهر بواسطه محاکمات مطول شما  
ضایع شد بلکه اید قدری است لصکنیم و بعد باحال تازه داخل مذکرات  
شویم باید رفقا خواب هدی مخوب است پس عدها پیروند  
حاجی ملّا علی و ملّا هقدامین بظرف دست راست داه می‌روند  
در این اثنا حاجی پیش خال آسوده و خسته از صفر پیش می‌اید

حدائق مر

حاجی علی‌علیه ملا‌مهدایین حاجی بشیر خوشکار فری‌العین

حاجی علی‌علی‌گفت حاجی بشیر یا مشما هستید

حاجی بشیر گفت مقصود خود ره بالآخره نائل‌آورده زیرا بخوبت

خانم خود ره فری‌العین دو مرتبه رسیده امر

ملا‌مهدایین گفت چه طور امیدید وجه واقع شد

حاجی بشیر گفت وقتیکه نصیر بخطاطش اسباب فرار فری‌العین

فراهم آورد بواسطه ملا‌مهدای خراج بلدرشد من هم از پدر مهراب

فری‌العین استیدعا کرد اجازه بدهند من هم بروم با هم برای

ظهیر حركت کردیم در ظهران نصیر براه های بد افتاد برای

تحصیل بول و خرج سفر باین جا من هم بکاری مشغول شدم بصیغه

بان موقق شدم و چند ماه میگذرد که از قزوین حركت کرده ام

حاجی علی‌علی‌گفت تو بادر صداقت و فای خود رسیده اف زیرا

فری‌العین در اینجا و در این خمیه است

حاجی بشیر میگوید من فری‌العین را از طفویلیت بزرگ کرده ام

وعیشنا اسم و دوز بروز ارادت ملی و خلوص و نوای من بالتسه  
 با وزیاد طبود حقیقتاً دور بودن از خدمتش از مرای هنخی امشکل  
 بود ا که فراغتین جه قدر صفار نقش سخت و دشوار است  
 ملّه تبر امین است هر چنین من همه حدی است ایشان را یشناسم  
 ومن همه خجل ارادت باشان دارم و آنون مشوشم از اقدامات  
 ایشان و متغیر لجه از بیکاری واستقامت رانی که دارند  
 حاجی ملا علی میگوید بی او را در عین خطر دیه امر و فتنه دلیر است  
 و شجاعت او را احاطه میکرد متاخر بری که در اثر مبتل و همیوج بوده است  
 ملّه تبر امین میگوید من حلام در مردم و شما همه بروید پیش ایشان  
 حاجی ملا علی دستی بهم میزند کنیزی زود خیمه دا بالا جو ایزاد و  
 میروند بجهه که از امدن حاجی بشیر خبر دهند فراغتین بیرون  
 ملّه حاجی بشیر خود را بقدم او می اندازد و گریه میکند میگوید  
 ای خاتم من خانم من دوباره چشم بصورت نورانی فما امداد پیش  
 بود مر میر سید که تأثیر دودی از خدمت شما مرا قبل از آنکه بمعتم  
 دیوار شمار سمه هلال کند

قرة العین گفت ای شیر و فادار این هه راه تنها آمد ـ

چگونه آمدی و بر توجه گذشت

حاجی بشیر گفت در راه نجت بود اما حالا که نجت خانم

خود مر سیده راحت شده بشارق از وطن برای هما آورده ام خواهر

شریف شما مشتعل و با استقامت است و فضایل او بسیاری دارد

محظوظ امرالله نموده

قرة العین گفت جه طویل پسرهای کوچک من پدر و برادر

حاجی بشیر آفت هه سلامتند اما از حرکت شما همه محروم

بوده اند ناطه خانم خودش را وقت اطفال شما نموده و اینها در

مثل اطفال خود پرورش و تربیت می دهد اما پرشان بواسطه

تعصیش تعالیش را ضایع مینماید

حاجی میرزا غنی گفت ملا محمد هرگز از شما نمیگزد مریزی نیکه اعتنا نمای

مریزی عمومی نکرده اید

قرة العین گفت اه اطفال بیکس من جه قدر میل داشتم شمارا با محبت

ما در آن و نوجه کامل تربیت کنم چه طور برو بوسه عصورت و گونه ها

٥٧  
نازین شمارفع همه و غم خود را مینموده و از معصومی و ضعف شما

قوت میگرفتم اقسام باید خود را مثل ما داده طفال و زن و خانم

بگذرانه بجهت اینکه خانواده‌ای آینده میخواهد شوند و وسعت فهم

و ادراك بهم سانند

حاجی ملائیکفت بلای قرۃ العین شما ز خبر عواندرا اشکستید

و حیرت بنسوان بخشیدید

قرۃ العین بکین خوگفت حاجی شیردا بیوید استراحت کند

جون حاجی شیر بیرون میروید

قرۃ العین میگوید و فادری شما بمن قوت قلب میدهد و کار

صلی شما صراحت تجویح مینماید پس رومیکنند حاجی ملائی آیا بهما، الله

از دشیب تاکمون دیده باید

حاجی ملائیکفت بلای مدار الطمیان میدهد که دردشست باید

پرده از وجه اهر برداشت شود

قرۃ العین لگفت بشارت خوب است پس نام بابی ها باید بفهمند

که نه فقط موهوه مات از قلوب مردم باید بیرون رود بلکه عقاید

و غواص هم باید تجدید شود و ظهور هر سیم بر روزی است و سخراست

حاجی ملأ عَلَىَّ اَعْتَ صَحِيْحَتَ اَسْمَاعِيْلَسَمَ كَه و فَقِيْبَه مِنْدَكَ قَرَآن

دیگر شریعت مخصوص شان نیست تو خش نمایند حون مطلع شوند

که تفقه و اجتهاد از میان مبرود تعبد و تقلید منسوخ میشود

و شوان خریت هم نمایند فریزل پیداینایند

قره العین اَعْتَ بِهٗ تَرَاسْتَ بِرَأْيِ اَنْهَاكَه تَامَرا بَفَهْمَنْدَ فَقَطَ

اکاهوست که شالوده بخت دا استوار میناید چراکه آگر ان ها

نتوانند که قول تمام تعالیم واوامر حضرت باب دا نمایند چه طور

قرق مینمایند که مستعد ادراك تعالیم اکل حضرت بهاء الله شوند

حاجی ملأ عَلَىَّ اَعْتَ بِصَحِيْحَتَ مَا بَایْدَهُ خُودَهُ مَانَ دَبَرَونَ تعطیل و

تا خیر مستعد سازیم زیرا هیں چند نفری که مؤانت و محمریت

با حضرت بهاء الله پیدا نموده اند معنی و نتیجه دین باور امن فهمند

قره العین اَعْتَ چه نعمت است که انسان گوش بكلمات حکمت ایا است

حضرت بهاء الله بدھد دیرود و تیکه با جذاب قدر من در حضور د

مبارکش بود یه بآثارات داد که عنقریب و قتو خواهد رسید که اشتغال

در صنایع و علوم و تجارت اعظم عبادت نوع بشر محسوب است آنوقت

بواسطه بیوت عدل چگونه می‌زن و ترتیب خود را نشاند سید میکند

حاجی ملائیل آنست بیت العدل که میگویند حیث و چگونه است

قره العین آنست همانیست از مؤمنین که انهار عاقله مرد م-

برای مذمت معینی انتقام می‌مایند وظیفه انها انتشار معرفت الله

و عدالت حق است

حاجی ملائیل آنست این بیوت عدل بجه خو حکم می‌کند

قره العین آنست مثل مجلس محلیه طبیه و بیک بیت عذر مجموع همه

برای تصفیه مهمام امور بین الملل مقرر و خواهد شد بر کجا افلاس

وجهات و جنگ و فرایع باق می‌مایند تمام مالک و اهالی آن بواسطه قوت

اخوت و علوم بصیرت و احده دیده می‌شوند و این دین حربی و امر

بدینه هیئت کره ارض را تغییر می‌دهد

حاجی ملائیل آنست بالآخر مقصود زردشت و بودا و میخ و تام

پیغمبران با تمام خواهد رسید زیرا منتظر وقتی بودند که تعالیم شان

بالآخره منتهی می‌باشد اخوت عظیمی کردد

قره العین گفت اما قبل از خپه و رکلبه این مسئله خوش تو انشت

خنق پیدا کند زیرا یهودیان و بوداییان و مسیحیان و محمدیان

و دهربیان مخدخوا هند شد تا آنکه انقطع و درع بود او حکمت

موسی و هشت عیسی و قوه محمد و حقایق علوم طبیعته را مخد و مفقه

افکار و مقتضیات عصر و موحد تمدن نوع بشر بلند

حاجی ملّا علی گفت جناب قدوس من این از جمیع حضرت بهاء الله

بهمت ما می آید

قره العین گفت باید با جناب قدوس مشودت نمائیم و انتها ذ

فرستکده در حضیر پرده برداشتن از زوجه امر حضرت باب با ایاز مشاوره نماید

منظر روسق مر

مثل منظر قدر و قدر س با آنها

قدوس گفت مسلمان علیکم ای خدام محترمین این امر غطیه

حاجی ملّا علی گفت علیکم السلام ای محترمین اصحاب حضرت باب

قره العین گفت مخیرم که آیا وقت اعلان حقیقت تعالیید

حضرت باب نرسیده است

قد وسَّعْتَ بل امْتَبَ حضرت بِهَاوَالله در خصوص این

امر مهم بیان خواهد فرمود

فَيَأْتِيَ الْجَيْنَ كَعْتَ مَا يَابِدَ خَدْعَتِ اِلْثَانِ بِرُوِيدَه يَا اِيَّاَنْ

بِيَشَرِّ ما تَشْرِيفَ خَواهِنْدَ آورَد

قد وسَّعْتَ مُعِينَ نَفْرَمُودَه اِنْدَ تَابِيَنْ جَهَ اَقْضَامِيَكَند

حاجِي مَلَّا عَلَى كَعْتَ مِنْ مِيرَوِه پِيشَ مرَدَه وَمَداوَمَتْ مِيَكَنْ

کَه آنَهارَا بِرَایِ اِنْتَاهَ عَظِيمَ مَسْتَعَدَ تَابِيَه اِنْ شَامِلَ عَاشِقَ

هَسْتَنْدَکَ بِوَاسْطَه عَشَقَ چَانَ کَوْدَشَه اِنْدَ کَهْشَیِ موْهُوسَرا

بِعُوْضَ جَالِ حَقِيقَتِ صَبَوبَ خَوْدَ مِيَگَرَفَد )

پِسَ حاجِي مَلَّا عَلَى خَارِجِ مَنْ شَوَّد

قد وسَّعْتَ وقت قَطْعِ رَمَسِیدَه اَسْتَ بِمَحْضِ اِنْتَهَه پِيرَوَات

این اَسْرَارِ حَقِيقَتِ اِنْ اَمْرَمَطَلَعَ شَونَدَ اَضْطَرَابِ عَظِيمَ بِخَواهِد

نَمُودَ بَعْضِهَا اَعْرَاضَ کَرَدَه دَعْمَنَ مَانَ خَواهِنْدَشَدَ وَتَكْرِبَ

اَرَادَ وَسِيعَه مَادَ اِمْتَنَانِدَ بِرَخِيَهه باِشْتَعَالِ تَامَّهَتَسَاتِ بِتَعَالِيمَ

حَضَرَتِ بَابَ طَيْشَونَدَ اَقاَ اِنْ اَحْتَاجَ (در بَرَضَت) رَوْبَانِخَاطَلَه

از میان میروند ولی از میان خاکستریک (فینیکس) بیفجیز د  
 (فینیکس) مرغیست موشهوم معروف است که حدت حیات  
 او بیست سال است در اخیر سال خود رده چوب و خار و خرس جمع کرده در میان  
 ان تخمی گذاشته بران می شنید خار و خاشاک بخودی خود اتفش گرفته اورا  
 خاکستر مینماید بعد از آن ازان تخم در میان خاکستر مرغی دیگر بیفجیز د که  
 بیست سال تمام او نین دوام کرده و در اخیر سال بهین ترتیب خود را اتفش بفرزند  
 و در انگلیزی جمله فوق ضرب المثل شده که هر وقت بخواهد اظهار می دید  
 در وقت پاس بنا یند استهال میکنند

قرة العین گفت سعادت ایام صرافت قلوب واذهان عار اجتد بلوع  
 رضامنده است ای جناب قدوس آگر تقدیر ماوار از هم دور کند از بر ای  
 ما فرق نمیست انوار ساطعه روح جناب عالی همیشه با من است هم وارد  
 حضور جناب عالی بود نمود احتمام مینماید  
 قدوس گفت من همه شمارا در دروازه گلها و نورا ایام و نظیلت اسرار لایلی  
 و حرارت اشواق و آماله خواهند دید  
 قرة العین گفت تمام این ایام صرافت و مصاحب و اجتماع دارن جا

از برای من مترقب بود برای ما قوه محبت فوق و غالب بر اثر مفارقت است

نقد و هرگز نهاده همان اثری که مفارقت در وجود من تولید نمی شود سبب

نذگ خواهی من است از شما

قرة العین گفت مصاحبت و ملاقات مایاک و مطهره است ارواح ما

تمام مواعظ را دفعه نموده بهم خواهند رسید چون دو عقاب

که فوی زمین در طیرانند

قدوس گفت شما بر قوت من می فرائید و مساعدت مینهاید که

نوع بشر بهتر خدمت کنم

قرة العین گفت بواسطه نظر دلچشم یکیگر منظر عالم اجمل را

مشاهده مینهایم

قدوس گفت آه کاش جمیع افراد انسان چون بکلی پرمیخت طیشدند

قرة العین گفت صدای یا گوئی میرسد خدا حافظ ای روح شکاع

من حالاً مستعد وقت اعلان امر باشید

قدوس گفت میروم اما یهوقت از شما جدا نیستم هیچ چیز بین

ماحائل نمی شود نه بعد مکان و زمان و نه قدر عاک

قره العین گفت خیر هیچ چیز نمیتواند بین ما حائل شود پس فرمی

بیرون رفت و میگفت ای قوه غیر قضا هیله صحیه بر جمیع کائنات که ما

امست را خدالذشته ایم تایید کن ما و ما را انها بحقیقت خود

قرارده و مردم را بقبول رسالت عجمی اذاسن و افواه ما مستعد فرمای

زیارک دروز قیامت رسیده است و در طلب هر انسانی استیلا با فته

و هر کس بخود والگاشته شده است که در این حرکت ارتقایه مساعد

نماید یا مغلوب قوه فاصله ای کردد قره العین نیز از قدرن قدوس بخیمه

خود صراجعت مینماید

منظور چهار مر

حاجی ملائیع اقا هادی ) ملا محمد امین ) ام اولی ) وبای هاکه از

خواب نظر شان برخواسته اند داخل میشوند بعد از از

بسیار و قره العین داخل طیشوند

حاجی ملائیع میگوید دین هم مثل سایر چیزها لابد از تغیر است

پس چیزی که مقتضی بوده است وقت دیگر امقتضی بست کثربت زوج

یا تعدد زوجات ) عبودیت یعنی بیع و شرای انسان و جنات

و جنگل ساقا جاین بود اما حالا نتوانیم آنها را بخوبی بداریم قریان میتو

بود حالا قسم دیگر شده است

با او گفت جه قسم شده است

حاچی ملا علی گفت حالا روحانی شده است امروز باید بی بواطن

اشارات و دموز برد صور و اشکال ظاهری را باید کنار گذاشت تا

حقیقت جه بخوبی در عالم امکان با وضع بیان ظاهر شود و مردم را

بعرفان وسیع کایتند الوهیت هدایت نماید

با او گفت اقوال شما مایه اهانت دین است زیرا بهر صور شریعت

حمدی باید تا ابد مستمر و بقرار بماند

آما او گفت صور ظاهري ادعیان باید از میان برود اما شریعت

باطنی باید وروح تمام ادعیان است

حاچی ملا علی گفت وقت تجدید و تغییر شکل رسیده است و بواسطه

ظهوور حضرت ناب داخل در یوم قیامتیم و روز دستخیز

ملأ شهر این گفت یقین دارم صور که نزدیکه است

با او گفت علاماتی که ظاهر شده است

حاجی طارق اگفت علامات باطنی است و غیرصری دنیا هر

وقوع بیدار نباید علامات ظاهری که در گفت مقدمه مذکور است

رموزی است که آن ربط اصلی بر ترجمه شود بیفایده و مصالح است

اما هادی اگفت بواسطه اشراق این دین جدید دو دهه عالم

و دین قدیم انتهایا گفت

حاجی بشیر که رفته بود سمت خمینه حضرت بهاء الله مراجعت

میکند که پیغام ذیل را بقرة العین که نزدیک درب خمینه خود د

ایستاده و بدرقت باستماع بیانات و مباحثات انها مشغول است

بررساند

حاجی بشیر اگفت حضرت بهاء الله کمالت دارند میفایند

امروز عجلت شما هم محضر ملاقات حاضر شوید

قرة العین اگفت اهلان بحضور شان خواهند رفت و دراستمایع

مباحثات مداوم مصیبا ید

حاجی طارق اگفت عنقریب از بیشت خواهیم رفت قبل از آنکه برویم

خواست بدرست را ملوا از نعالیم حائز بخش نهایم خواست حبات ما

نشان میدهد که عاملان خالص چه شده ایم اقبال و ایمان  
 ما خضرت باب یعنی مهدی مارامعی مرزو قیامت متذکر ساخته  
 دیں باید طوب عز درا بشارت کلمه منزله آنچه مستشیر داریم  
 بلگذار ما بازوهای خود را از برای ساعت بگانگان بگشائیم و دسواره  
 حریت بخشم و باصلاح جمعیت خود بردازیم و از هبود موهومه  
 و خود پرسنی بیرون آئیم و ورود بور قیامت دامنادی ضویم و در  
 ان وقت جمیع روی زمین دوره حیات خود را عبد بدکرده لبیت خواهند

### گفت باین بشارت و ندا

پس فراغتین متأثر و بخطیار مشاهد گفت ناجا رم که حقیقت اصر را  
 بیرون پرده و حجاب با شخصی که حاضرند بیان نمایم آنکاره مفروض  
 بصوابیعت پرستیجه خوب بخشد و آنکه براست من بنها ملوم  
 و مسئول مشوهر پس در کمال وقار و شهامت بروند پرده و حجاب پیشبرد  
 و در انتهاء رفاقت سبوح خیمه بهاء الله حضار را خطاب کرده میگوید  
 بدر صنیکه صدای صورت معرفی يوم قیامت دامیکند همان خطاب  
 حالیه من است برخیزید ای بلعدان زمان قران با تمام درسید

ودوره جدید شروع میشود مراجون خواهر خود بدانند و  
تمام حده د و مبالغ قدیمه را در زیر پای خود نمایم حوتیت و محبت  
تعلیم میدهیم صنایع صود صنایع من است و نهای من صوت

صافور فرمه العین خارج میشود

با فهنت نیک است زنی که مکشوف الوجه جوئیت نموده  
در میان ماخود را ظاهر کرده باین الفاظ متفاوت میگردد

حاجی ملا علی آفعت زود برو پیش حضر بهم الله  
علق قیصر مین و حکم باز تراوید این عملی که تاکنون مثلان شنیده نشده صادر نماید

فرمه العین سبب شکست اصر طیشود  
با گفت وای بر ما که کار عان باین جا کشید که چنین الفاظی را

استخراج کنید و چنین منظری را مشاهده کنید

لاؤ آمین آفعت این کار خود سرانه نتیجه از ادی فکراست  
نکی است از برای ما که این زمزما احرام گذاشتہ ایم  
او شر است ایا فران را رد نکرده است ایا حجاب مقدس را برداشته  
و تجاوز از حد طهارت نکرده که مدعیست باید زنها و مرد ها با هم

خلطه و آمیزش با حریت نامر مثل برادران و خواهران پیدا نمایند

ملّت بخدا مینَّهت چه اخلاق است چه اخلاق است -

باب گفت جه کفری است که میگوید صدای اوندای در صور است

که منادی یوم قیامت است

حاجی ملطف مراجعت مینماید با محله در حالیکه نفسش تلاش شده بود

و در دست او قرآن مفتوح میگوید حضرت بهاء اللہ جواب دادند

که سوره فی که دران یوم قیامت توصیف شده بخوانید

باب گفت پیحضرت بهاء اللہ او را اذ قباحت کفر علی شیرون می آورد

Hajji Moltafeh Qorat minmайд گاهی صدایش قطع میشود بواسطه

انقلاب حال بعضی های دروند یکی خودش را می کشد

و دیگران مظفرانه مسرور میشوند ائمماً الساعۃ تأثی بفتحة

بعنی روز قیامت های بفتحة

ملّت بخدا مین گفت کجا برویم چه کنیم که توجه کنیم

باب گفت لغت باد ببردشت که منظر خفت و اهانت است

حاجی ملطف گفت چه قدر سعادت مندند اصحاب یا هی

واما اصحاب بیاد آه چه قد اصحاب نیار باید شریف باشند

( باری شیرازین مقدمه تفرقه ددمیان اصحاب پیدا شد و از

پلاشت هر کدام بظرف میروند فرقه العین بنور میروند

و جانب قرس باز زیوان ملحق با اصحاب قلعه میشود و نیز از اخبار

کار قلعه و کشته شدن تمام اصحاب حضرت قرس را بیار فروش آورد

شهید میکنند فرقه العین راهنم از نور بظهران نزد ناصر الدین

شاه حسین آورند در حضور شاه تکلم مینماید شاه از مکالمه فرقه

العين متحیر و متوجه میگوید اور اذیت لکنید در خانه میگوید

خان کلاغ نورهان بالحدام میگوییں باشد پیر فرقه العین را بجهود خان کلاغ نورهان سپردند

در منزل بالاخانه سکن بود تا وقتیکه باز هزارزوی جهالت بشهید نورهان ختنی کشید

گرفته شتند و فرقه العین راهنم بتفصیل که بعد راین کتابذکر میشود شهید میگوید

حضرت پیغمبر اعلیه السلام در اینبار سیاه چال طهران در نهایت مخفی جهار ماہ جلن بود

و بعد از خراج ملد نموده ببغداد تشریف برند و از بغداد با سلاح پیش و از اخراج

بادرنه و از ادرنه بعکا فرستادند و در عکا بیست و پنج سال محبوس بودند

تاصعود بلکوت اچھی فرمودند

برده پانین حسین باید

فصال حبها رم ۸۱

طهران مختار خیافت و عروسی دختر کل اینز

منظ

ا ا در زندگی در عزل کل اینز

قره العین نزدیک حوض آشسته چیز منیو بید دست نگاه میدارد  
که اینچه نوشته است بلندخواند قبل از آنکه تماش کند

میرزا حسین خان داخل میشود

منظ ر ا ق ل

قره العین میرزا حسین خان پسر کل اینز ) پزادات  
روح آنگرخانه دختر کل اینز

قره العین میخواند از طرف میزان فرشته و ش  
جهت خیافت دعوت این ندا در تمام شب می آید که خوش  
امیدید ای جماعت خمز دگان

میرزا حسین خان میگوید از برای ملاقات خواه هر امده ام  
اجازه میفرماید تکه اینجا توقف کرده باشما مذکور نما سیم

قرة العین گفت البته ای جوان شریف بفرما ثید

میرزا حسین خان آفت چندماه است از زمان که مراجعت

بظهران نموده امر در صده حصول فرضی بوده امر که باشما آگفتگو شد

اجازه میدهید

قره العین آفت البته اجازه دارید

میرزا حسین خان آفت حقیقتاً جیش شما در منزل پدرم این

خیال اتفوت داده ایجادگونه میتوانست این دام عوائد موافع را

که از برای مالک داشته اند بستکن

قره العین آفت بنابراین شما دوست من هستید

میرزا حسین خان آفت اه که از همان دفعه اولی که در قزوین

ملقات شما رخ داد آنی از خیال شما خارج نشده ام و آن همه توھین

که در مردم شما شنیده ام ابدآ اثیش در خاطر بر باقی نماند است

قره العین آفت نیت نیکوی شما باید حقیقتاً معنوی باشد زیرا

حکایاتی که درباره من گفته شده است اسبیار است

میرزا حسین خان آفت هیچ کدام را معتبر نمی دانم عفت شما چون

اشعة شمس ظاهرست آیا شماران زنده که متهم شده بودند  
که محرک فتراجو ملائق بودند

قرة العین نفت ایاد راستقاوت من شکلی زبرای شما پیدا نشد

میرزا حسین خان نفت هرگز

قرة العین نفت ایا نشنبه اید که چه تهمتی بمن زدند

که در بدشت م در تقصیر متجاوزه من بواسطه داخل شد

مکشوف الوجه در جمیع مردانه چه زاره ای حادث شد

وامری که در نهضت و انتشارش ساعی بود چونه خراب کرده امر

میرزا حسین خان نفت تمام این مطالب من گفته شده است

اما من همه میدانم که بعد از این اجتماع رئیس طایفه شمارا بواسطه

اعطای نام جدید (ظاهره) رفعت چشید ان نام بله یعنی بال

کلابت او شمارا به تراز ملامت گستاخان متناخه است

قرة العین نفت بعد از این اجتماع در نیتی چه زود اتفاق حاصل گردید

میرزا حسین خان نفت و اعماجه رخ داد بجناب قدوس

بعد از آنکه شما حرکت کردید

قرة العين آفت

آه قندوس

میرزا حسین خان آفت آیا در میان باشانی که مصتم شده  
بودند بصرمانه از برای استخلاص مولای خود حضرت باب  
بروند او هم بود

قرة العین آفت خبر اما و فتیکه او شنید قراولا ات  
بطور غدر وحیله رفاقتیش را در جنگل حلمه و یحیم نموده بودند  
و فقط برای بناه گرفتن در مقابل شیخ طبرسی جان بسلاحت  
در بردند او هم فوراً از برای تقویت و مساعدة آنها دران قلعه  
ب آذوقه رفت

میرزا حسین خان آفت آخر جدای و وداع شما ان وقت بود  
قرة العین آفت بلی آخر وداع ماروی زمین ان وقت بود  
میرزا حسین خان آفت شنیده چه طوران بیت مشت صردم  
وعده قلیل استکر دولتی را متخاوز از پنجاه مقاومت نمودند و تما مر  
در حیرت بوده امر چه طور در آخر مغلوب شدند  
قرة العین آفت مگر خمیدایند سردار اراده عهد کرد که آگر تسلیم شوند

درامان بهاند و عهدش را بواسطه قسم قلن مؤگد نمود -

میرزا حسین خان گفت آیا آنها هم قول کردند -

قره العین گفت طرز برآکه گرسنگ استخوان شان را آب کرده بود

نایار مشدند لهذا خود الهی قاعده را تخلیه کرده در ظل دایت صلح

باوقار تمام بیمت اردوی دشمن کوچ کردند اما حالا بشنوید که

چگونه سردار اردواحترام و حفظ شرف و پیمان خود را نگاه داشت

پس صحیحه اسلحه خود را باز کرده کنار گذاشتند که بصرف غذائشوی

شوند بعساکر حکم داد با تمثیر و کارد روی آنها برویشد

میرزا حسین خان گفت چه ب غیرق وجه نادری است

قره العین گفت اقامه رگان آنها را تکشند گذاشتند که در هنگام

مرا جمعت اردوی دولتی را تجلیل نمایند و بزرگیون آنها حضور قدوس بود

وقتیکه بشهر بار فروش رسیدند او را چنگال نزد کبریون علیا دادند که

او را با دستهای خود می شکنخه کرد با لاخوه او را بایک تبعی کشت چه قدر

فوج وجه قدر و حشیانه است

میرزا حسین خان با کمال تأثیر گفت ای قره العین شما در اثنا سه

این خوب نیز بخوبی و حشیانه کیا بود بید

قره العین آشت در نور پس از کشتن رفقاء من انتظار متوجه

من شد ایام نهم و پدر عال آنها بودم بلی خضری از برای مردان

و سنگی از برای زنها ای آنها بنابراین مرا بطهران آوردند و در تحت

حراست پرست گذاشتند حتی در این حاشم ضرف سوء ظن کرد د

عمل نامشروع مداوحت دارد

میرزا حسین خان آفت رأی صقیم در مقابل عقل سلیم

وزن و قدیم ندارد

قره العین متبتهانه آفت شاید صحن بعقل رذین شما

نه خود بساند

میرزا حسین خان آفت از هنرها معرفت پیدا کرده امر د د

غفلت و خودت صراحتاً صاد سامیه دلالت کرده اید شما مایه

ایقاظ محتسنات در من میباشد من شمارا دوست دارم ای قره

العين از روی صمیم قلب شمارا دوست دارم )

قره العین بیخیزد که برود میرزا حسین خان میگوید خبر نزدیک

گوش دهید زیرا شما خیره هستید و حکم سکوت ب شخص مبتلا نمی‌باشد

ما دامیکه مکالمه بدر دش آسکین دهد

قرة العین گفت من نه استهرا کنده امر و نه تغافل کنده یقین دارم

شمار در قول خود صادقید لکن باید تعلیم بگیرید که چه طور مرا

دوست بدارید بطوریکه من میخواهم دوست داشته شوهر و

بشناسید مرا بطوریکه من میخواهم متناسبه شوهر

میرزا حسین خان گفت مابینان یکدیگر نکلم نمی‌کنیم امثالی مطلبی

دارم که اهیتیش زیاد است از وقتیکه ان با بی محبوث العقل قصد کشتن

اعلیحضرت شاه را کرد

قرة العین گفت چه عمل فطیعی چه قدر خطأ بود

میرزا حسین خان گفت همین های شمارا در تحقیقند و میرصم

که وقت آن رسیده باشد که تمام این طایفها برای جهالت بیت نظر

پاد و نفر مسئول و مؤاخذه نمایند و خطر جون پروانه اطراف شما

برواز و طیران می‌نماید شما باید راضی شوید که از اینجا فرار نمایید

وابن بجای دیگری رفته توقف نمایید

قره العین گفت من اینها در دام مقتضیات گرفتارم ازان گذشت

در این حاده ارجای دیگر خضرم کتر است

هر چهار حسین خان گفت کماش این طور بود اما افسوس که من

اعتماد پیده ننمدم زیرا هر چند او شمارا بگناه میداند اما

تو حکم نداد شمارا در وقت احتیاج بما دستگیری نمی گیرد بیا بریم

اما قره العین من شمارا با نهایت مهر رانی رعایت خواهد کرد و

در جای ازاد قری راحت وزنده افغان خواهید نمود ۲

در این اشاره روح الگین خان در ختن کلائیت داخل می شود و فرید مدنی مذ

آه ظاهره قلم از سنت واهبه میزند و اشت های چشم چشمدا

نابینا مینماید من میل ندارم عیال ملا آکبر شووم

قره العین گفت ای طفلا شیرین این جرع از عجای چیست زیرا

که بیش از دو سه سال است که از ناگزد خود مطلع شده اید و هیچ

شکایت نکرده اید

روح الگین خان نم گفت همین است اما اعتنای باین وقت بعید

نکرده چه میدانست معنی ازدواج را اما حاکم سبب بلوغ دستیده ام

اهمیت که اند و هم عظیم و پر از خوف فم

قرة العین آلت آرام بگیرای روح انگلخانم با برادرت دراین  
خصوص گفتگو مینماید روح انگلخانم سرش را بلند میکند  
میرزا حسین خان را میند میگوید اما من نباید احساسات خود را  
بزرگدان خود مرگوبید ب شرهاست

قرة العین گفت سایه عزیز من بیاشما من اظهار داشته اید  
و من هنوز بمن موصال نرسیده ام

روح انگلخانم گفت ولکن شما با من فرق دارید شما قدری بعزم ندارید  
قرة العین گفت اینگونه حدود و محدود نباید بین حواهراست  
و برادران و اطفال و پسر و عاد را بشد گرید مکن چه صلاحیتی در  
این مواصلت است

میرزا حسین خان گفت ملا آکبر شخص معتبر عقیقی است معقول است  
حضرت هادا و فتیکه جوانند شوهر میشند چون دران وقت مختا در  
نمیتوانند لهذا والدین آنها شوهر خان را برای آنها انتخاب مینمایند  
که مناسب حال خودشان است

قرة العین بروح الگیرخانه گفت ۹۰ شما بود در اطاق من

من همه نفاسله چند دیقه می آید روح الگیرخانه می بود

قرة العین میگوید ای آقا میرزا حسین خان این مرد لیاقت زن

شریف ندارد روح الگیرخانم حقیقتاً طفل بالک دل است و هنوز

زود است عرومی شود زیرا عقلش بکار خود نمی سد عرومی بدین

حریت میل خطای است بزول ها آکبر بیمال سابق خود بدسلوکی کرد

حالا او را اطمیح گرفته است کاش برای قمایه کن بود که خواهر کوچک خود را

از این بدبختی و حیات تلخ بخات دهید

میرزا حسین خان میگوید اخچه در قوه ام هست بکار می بدم بلکه

اراده پدرها تغیر دهم آگرچه منقی خصوت ملا آکبر جوشو د

جخنل پیش بعمر زیرا روح الگیرخانه در پیش پدر محیل عزیزاً است

و لكن بعد از . . . . .

قرة العین میگوید دیگر لا ذم نیست در این خصوص

بليشت صحبت و مذکره نمائيم و بیرون می بود

دخوونها وزنهای جوان داخل می شوند  
 این طرف و ان طرف تلاار بروک میرونند قالهای و خندھادار و سی  
 زمین می اندازند و مشاھه های گلزار بجزھای دیوار زیر جراحت های  
 آویز او بخته اند ) عیال اول کلائنر و عیال دوم کلائنسنر  
 و خدمتکارها ) عیال دوم دستورالعمل قرین و قطبیف می شوند  
 میگوید خدمتکارها زود باشید وقت میگذرد الان مهمانها  
 وارد می شوند ) خیران قالی این جای بین لذید انجاد برای  
 رفاقت ای بگذارید بلی سپیار خوب ان گلهای از پر جراحت های  
 یاد در روشنانی بباویزید ) عیال اول کلائنر دارای مراج  
 سپیار ببج است که از صور تشنجی پیدا است میگوید  
 در این صورت جلوه و صفاتی گلهای از نظر بینان است  
 عیال ثانی میگوید آگر از عضو و صفاتی انها لذت ببریم به هر است  
 از اینکه از حراحت چراخ پر مرده بشوند —  
 عیال اول میگوید شما همیشه خیال میکنید که هر چه میگویند صحیح است

عیال اول میگوید      اگر غیر از این بود نمی گفت تم

عیال اول میگوید      اغلب هرجه گفته اید غیر صحیح بود و لکن معتبر است

عیال اول میگوید      نمیتوانم تفصیلت خود را باین زودی که شما در

حصیله خود خلق میفاید بدم      بیرون خودستگاری که آمده ازا و

چیزی پرسید میگوید بلی نهای شیرین را داخل بیاورد

عیال اول میگوید      چه قبل از آنکه سه نهای بایند آنها مادر احق

فرض خواهند نمود و من هم مثل شما فیسلیقه قلم میر و مر من که آن

ظور همنزند و ما هر در کد بانوئ هستم من دای نمیدهم

خیر نهای را داخل نیا ورد

عیال اول میگوید      ضد گوئی هایی معنی شمارد که بناشد اعتنا

نمود این جشن برای عروسی دختر من است شما حقیق نداشید

صدای خود را بلند نمائید

عیال اول میگوید      هدیشه صدق داره صدای خود را بلند نمایید زیرا

من عیال اول کل اندرم بزرگ حقیق این خانه ام و شما

بالتسهیه من زیر دست هستید

## در سق مر

در این آیین محاکلات مهمانها وارد می‌شوند چادرهاشان را  
تاه کرده بنا معادت شرق‌ها پیش می‌آیند و سلام‌مینما یند  
ندو عیال کل نتر و زینهای که در مجلس حاضرند

## مثل ساق

مهمانها بعد روح الگیرخانه و زفراصرها و آواز خوانهای اعمی  
و بعد قدر العین

عيال اول بهمنها می‌گوید از حضور شما تلبیم مسرور است  
عيال ثانی بهمنها می‌گوید جسم محال شمار و شن و منور است

عيال اوی می‌گوید جانم قربان شما  
عيال ثانی می‌گوید محال و محل ای بهشتی خود ضیافت

محقر مازار بین دادید صاقب این افتخار نموده اید

— مهمانها می‌گویند عروس نازنین کجا است

عيال ثانی می‌گوید با طاهره در اطاق دیگر هستند

و طلب ظاهری حون دو بال صریح که صید شده مبضید چشمها باشد بده  
 چشمها که از آن اشک جاری است تمدید یافته و ارجم است این کار را نهاده  
 ) مهانها چای و شربت و میوه میخوردند میگویند این اصر مدوح است  
 زیرا فقط زنها حسبد و ناسبد اذاین موارد بروز مسیرت میدهدند  
 چه که بهترین زنیت مرای غرس همان خوف درجا است  
 میان اینها باید این بسیار باید او را با ظاهره که داشتم سعی میکند  
 مشار لبه ادار از گریه آرام نماید گذاشت  
 بیان میلوبید آبا ظاهره معتقد است که دختر فقط باید با حریت  
 میل و مسیرت خواطر عروم نماید یا غیر از این عقیده دارد  
 عیار اولویه بیلوید بل او دارای عقايد و آداني است که مثل آن مسموع  
 نگشته هوسهاي زیاد دارد حق شعر همه میگوید  
 عیال تانی میگوید با وجود این ماهمه با وعشق پیدا کرده ایم این  
 طور حدا به است  
 من همان گفت اما خلی دلیل و مردانه است چیز های از برای ما  
 طلب میناید که ماصمه از برای خودمان بفکر نبو ده ایم

عيال ثانی میگويد ما هنوز نانچه محتاجيم عارف نسته ايم

دبهان دیگو يد چه فدر جسور است و دلبرانه نكلم مینما يد

عيال ثانیه يگويد دارد عروس می آيد زنها بحسب عادت

تحسین و تمجید میگويند ای به بهمه

سمهان میگويد چه فدر جوان است چه فدر صحیب است

روح انگیز خانم شروع باشد رخجن مینما يد —

عيال اول میگويد سیار مدروج است سیار مدروج است

عيال ثانی میگويد خوب است مطلب وازان خوان شروع

بکار نمایند که رفع حزن او بشود

عيال اول منتجه مضطرب غلیشود حون می سند او ازان خوانها

مردانه هستند روی خود را میگیرد و در میکند عيال ثانی

و بجهله کراحت میلش راعون میکند که این ها بجهله اهم نباشند

عيال ثانی میگويد چرا نباشند این ها همه اعی هستند عيال

اولی از زبر نقاب آنها را تفیش و وارسو مینماید میگوید آیا یقین دارید

نقاصها باین طرف و آن طرف همایل میشوند مثل شاخه نکه از نسیم

مُواج است باهای نازک شان جان بسعت جایجا میشود مثل برگهای  
 درخت آواز علا بید و زیر پر بلند و هم میشود و میان احتمالات خفته  
 مینا بد حضار در طالی که از میوه های لذیز که در حرف فریگ پیش روی نهاد  
 گذاشتند میخوردند محظوظ و مسرور اسرار و تاثی شده موسیقی گرم  
 علیشود و صدای خلیل پایی رفاقت زنانه بلند میشود چون سریعتر جو  
 میخورد اشرافهایی که بسیار سیاه بلند او آویخته است بهم میخورد  
 و میبد رخشد او موافق و مقتضای تعبیر نهاد موسیقی متحرک و جر خ  
 میخورد وزنها هم از مشدت احتظاطی که از جلوه آن منظر حاصل کرد  
 نیز باین طرف و آن طرف متابیل و مفتر اطیشوند و دستیت میزند  
 فراغ العین هم اهسته داخل شده با معدودی قلیل از زنها بگوشه فرادر  
 گرفته بالانها صفت میدارد روح آنگذخانه از رقص خسته شده فرزدیت  
 می آید و پهلوی فراغ العین می شیند وقتیکه او از دری طیشود صدا سه  
 فراغ العین که زنها صفت میدارد متنیان طیشود بدیر صحیح دیگران هم توچهار  
 از رقص و رفاقت میشوند و بدسته فراغ العین ملحق طیشوند رفاقت هم  
 متوقف مینا بد و نزدیت می آید اما اواز خوانهای اعمی شغفی خود مدار و مت

مینایند و در آنی آن منظر فقره العین میگوید دلاور ریانی که در

کلارد بروش یافته بود بیک مملکت دوری تبعید شد جائیه طبیعت

خودش مثل شخص مسنگ جلوه میناید در اینجا سبیل ام و سبیل عاه ها صحبت

و صحبت بود ) روح آنکه خانم نزد بیک بیشود بجهیه خود فقره العین

با صدای بلند سوال میناید کیست ان دلاور ریانی ایا زبار حرف علییند

اما زنهای دیگر قدری دورتر هستند نمیشنوند و باشاره فقره العین

آهسته بروح آنکه خانم میگوید گوش بدشید —

قره العین آفت روئی نیکو وهیکل جذاب او زدد و خیف مده است

زیرا که جبرش خیلی محنت و بر زجر بوده است بتدیچ قلوب اشخاص را

که اطراف او بودند تختینهند حتی از مسافت زیادی امدهند که

نورش را از درجیه مجلس سینه بود بیک شب ان حران ساطع نبو د

ثایاً شب بعد در چه تاریک بود و حشمهای مؤمنین یا را شاشت شد

او دادریت مکان پر جمعیتی بودند که موسمه بود بسیان صالح اقنان

او ویکی از اصحاب مقرر شد بجز دیواری او خیستد بیک فوج صرباً ذ

صف کشیده جلو آنها تفنک هارا صربیل گرفته نظر رفتند

پر صدای ان لیز نفراز اصحابش بگوش رسید که میگفت امی مولایت  
 ایا از من راضی هستی اما حواب از نار بخضای از دهن تفضلها ببرو  
 آمد معلوم نشد پس دخان ان فضای راه و تدارنمود و فتکه دود  
 بخواز ای ارشد اصیحی بخ داد تلمیذ از کلوله شتبث شده بو د  
 اقا دلاور ربانی بهیچیمه اذتی ندید بود فقط طناب ها ن  
 که با وسیله بودند قطع شده و درنهایت سکون و فرار پیش  
 دوی عین خسرو ادیستانه بود او میتوانست موهم برستان را  
 طرفدار و مقبل بخود نماید اما این کار را نکرد بلکه خواست اثبات نماید  
 که روح راموت اخذ نمیکند و باقی است و چون از بُهت وحیرت آرام  
 گرفتند مجدد او را گرفتند فوج شاف احضار شد زیرا هجج اولی  
 ت رسید واژشیلیت نانوی عذر آوردند در این وقت که این تردید  
 حاصل شد شجاع الہی همانظری انداخت بر جعیتی که صفت کشیده  
 و درینها از برگردانده اند باید نظر ملاحظه که آیا این های برادران  
 گراهش بودند و ایا او برای هدایت آنها حقایق عالمیه بنامد بود  
 چه شهید بشود چه نشود ) مجدد اثار بخضای برین حبست

دانوشهی زد خان جسد بیزوج دکا و در بیان عارا احاطه کرد اما حیشم  
 احتای از نور و ضوء شد یعنی بصیر شدند زنها بی زنده همان رشد  
 یکی دونفر گریه افتادند ۲ یکی از همانها لفظ اسمای مخصوص برل  
 چایست ۳ فَرَّ العین بر صحیب زرد و میگوید او کسی است که آمده است  
 از برای هدایت مردم حقیقت عالی برآواست رب من و مولای من  
 و شما حضرت صدر اعلیٰ محمد باپ  
 عبار اولی میگوید استماع کلام غیر مقدس شما  
 نک است نک  
 فَرَّ العین آمده برای خرافات گریه وزاری میکنید و از  
 حقیقت اجتناب مینماید  
 عبار ثانی میگوید بروید تماشای هدایا ۴  
 که بعروض تقدیرم شده است نابن انکار  
 مظلمه مخزنه از میان بر و د  
 زنها ببردن  
 میروند

## قره العین و میرزا حسین خان

میرزا حسین خان بعیله داخل چاوشود میگوید اخبار هنف است

آیا پیتوانم این اخبار نگفته را اظهار دارم

قره العین میگوید بگوئید بگوئید شمار اینجا بگوئید

میرزا حسین خان میگوید قتل و اعدام با بی هاشروع شده است

و شخص آنکه همه در این خوبیزی شرکت داشته باشند هر طبقه ذ

از مردم یکی با بیشتر از بی هارا تخصیص چون داده که شکنجه نموده

باشند هر طوریکه بخواهند و بدین طریق رعایای علیحد است

پادشاه دولتخواهی و محبت خود را بادشاه خود ازها روانه

میدارد بمحض آنکه این اخبار اشتباه دیده در قصر ماه زادگا

بدینخت سید حسن حمله اوردند و او را کشند

قره العین لفت سید حسن را کشند از روی تخت -

میرزا حسین خان لفت بعجله آدم بیرون و قبکه از طوله شان

میگذشت اسیروی که بجز اخود قسمت داده بودند دیده اند و مهره شد

نعلهای سنتگین اسب دلکف پا پیش کو سید بودند واورا محاصره کرد  
با چوب و چاق و سر زیره و . . . از این منظر هولناک  
انقلاب حالمیدا کرده دویمه بیرون در گوچه اما در راه صدای خبل  
دکوس شنید طولی نکشید چند نفر تویچی هندران و مسرور از  
نزدیک من گذاشتند فرباد میکردند که چشم مانی را که با نهانها قدمت  
داده بودند بیرون آوردند بعد او را دم توپ گذاشتند  
قرآن العین لفعت آه چه تله مخوف وجهه قردن خراش اصبت  
میرزا حسین خان کفت بلکه هنوز مخت ترازاین را باستی بینیم  
زیرا کچون از نزدیکی منزل خود میگذشت جمعیتی از اشواره اواپاچردا  
دیده که مسنات و خالک بد و نفر را بکرد زمیان اینها راه میرفند  
میزدند خداوند اکاش هیچ وقت این منظر خاطرم نمی‌مد بسیار  
از اعضاء بین شان رخهداد و محروم بود و در هر یک از این رخجهای  
شمع روشنی قرار داده بودند با وجود آن در نهایت استقامت  
و شجاعت و سکون پیش میرفند و در این حالت ناگوار و خفای دل  
خراس یکی از آنها نفعه مسرائی مینمود و مشهور میخواهد کی از تماشا چیز

بطور استهله آواگفت حلاکه تواین طور صرک را مطلوب میدانی چرا

از خوشحال نمیرقصی بلایا مل آن شهید با چشمها درخشنان ولیها ری

تسبیح کنان شروع بر قص نمود و خواب داد که یکدیست جامی داد و

یکدیست زلف یار در قصی جنین میانه میدانم آرزو است

قرآن العین سیگوید چه قدر جانگار است چه قدر عجیب است

میرزا حسین خان میگوید حلاکه بجهله اینها اصره ارتوساین بود

که مل آلبزی خو پرورد لتفیر میناید که بیک نفر بایته و لک خیه اسلط است

پناه داد و شلت ندیست او همه شجور میان طیشود که شمارا تسلیم این

خونخوارها نماید شما باید هر دو از خبر این حرکت نماید من میرو مر

و تنهیه فرد شمارا بینم وجود همه فقط مثل بیک نفر نوکر و بندۀ

مطیع همراه خواه مکرد و اگر میل شما باشد هینکه شما باید محل

سامانی مسیدید صراحت می‌نمایم

قرآن العین سیگوید نمی توانید فرار نمایم

میرزا حسین خان میگوید شما بجهود بضرارید از ما س

اهریکه خا دم آن هستید وجود شما لازمه است

قرة العین میکوید نمیتوانند بجای فرار کنم —

میرا حسین خان گفت بل فضوه فرار کرد بدیکفقره دیگر

همه همچو بید

نخواه از عذر آفتم آن وقت فرار مفید بود کاری بود

که باستی در زندگی خود برای حریت انجام داده شود اما

حالا کاری است که باید در اسارت و حمان دادن انجام شود

میرزا حسین خان میکوید بدون رضایت شما هم که باشد من

شمار انجات میدهم فودی مراجعت کرده شمار ابیت قریب

دور از دست میر سالم پس میرزا حسین خان بیرون صیروود

منظمه

قرة العین وکنیز او، عیال ثانوی کلانت، نوکرها میرزا حسین

قرة العین با خود حرف میزند خدمتکار داخل شد که جزو

اخیر محاورات میرزا حسین خان با قرة العین بشمود ادید

قرة العین میکوید ساعت هر یک نزدیک است مثل برگی که

بواسطه باد از درخت می‌افتد درخت اراده حق در غلطان

وغلباً راحت هستم زیراً احساس میکنم که حضرت پیر آن الله در حض

حق زندگانی دین چوچی و احقوت تامه را درین اهل عالم تأسیس خواهیم

د درین اشناهیاں ثانوی کلارنتر داخل ملیسود میگوید حانم احمد کبید

پیغام داده اند که علاقات شما حابیلند امر فوقی است خواهش کرده

خوری با آدمهایی که فرستاده اند بروید

قرآن العین میگوید این چه حیله و معنی است خدمت کاردار

صفیه میستند چادرش را بیاورد

عیال شانی میگوید خیل افسوس است که قبل از آنکه عیش تمام شود

شارا ترک نمایند

قرآن العین هیگوید از پذیرائی کرم و مهمان نوازی شما

کمال تشرکدارم حلاوت صحبت و مهربانی شما بمنها یات بر من مؤثر است

و پر خدمتگار چادرش را فردیت او میگذرد و گریه میکند

قرآن العین میگوید مخون میباشد شما هم در فرج و سروری که

نازه داخل قلصیده و بجهتی که حاصل نموده امر شریات باشید و

قمعی بگیرید پریش صیرود سمت درب میگوید

الجیده که غیر از امتحان و امتحانی را ملاقات میکنم که مثبت خلوص و

محبت من است فقط ناس فم این است که کامن کارها یعنی در حیانه

پیش از این تکیل یافته بود (میرزا در بیرون صبور د) خدمتگاران

داخل میشوند و جراغ های روشن را میگذرانند دور حوض آب )

در این اثنا، میرزا حسین خان داخل میشود و در عقب او لیک نفر نوکر

میگوید ظاهره کی است ) عیال نافی کلآنترمی گوید چند

دقیقه قبل از این بیرون رفت

مه زا حسین خان گفت کجا رفت باکی رفت میگوید رفت

پیش خانم امیرکبیر که چند نفر را بعقب او فرستاده بودند هم

راهشان رفت

میرزا حسین خان گفت هیچ خانم امیری در میان بود در

چنین بخوان وقت پیش قدری کسی مصاحبت او را نمیخواهد او را

از برای مولت برده اند ) بس نوکری را در حلو هلمیهید

ای غافل اسب من آه کاش بوقتی آن محل میر سیده اسب من

چاکریں اسب مرا بیا و دید

۱۰۸  
خدمگاران بر میگردند و بروشن کردن چراغهای تالار و  
بزر عیش و جشن می پردازند

پرده یا شین مولید

نحوه  
الچمد

طهران

پارک بیقوله و هارت خرابه ) جاه سنگی ) حین غروب آفتاب  
مؤمنین را بهار دعوت مینماید

منظر

پارک بیقوله عارت خرابه ) در گل طرف ان جاه سنگی )  
حین غروب آفتاب ) مستحبه این و نصیر وارد میشوند  
بعد ملا اکبر ) و ملا احمد ) و طرهاي دیگر  
وارد میشوند

ملـاـکـرـ دـاخـلـ مـشـودـ مـیـگـوـیدـ دـاخـتـامـ اـینـ رـوزـ بـجـواـثـ شـمـادـ اـ

جيـعـاـ سـلاـمـ وـ تـهـبـتـ مـيـگـوـسـيمـ

ملـاـ اـحـدـ مـيـگـوـيدـ عـذـةـ باـهـاـ كـهـ اـزـ ظـهـرـ تـاـ جـاهـ كـشـتـ شـدـهـ اـنـجـيـتـ

ملـاـ اـلـدـ مـيـگـوـيدـ باـنـداـزـهـ ئـيـ كـهـ مـيـدانـهـ بـشـيـترـ اـزـ بـيـسـتـ وـبـخـفـرـ

نـاـلـنـونـ كـشـتـ شـدـهـ اـنـدـ حـمـدـخـدـارـ كـهـ بـرـدـگـرـ وـمـفـسـدـ تـرـينـ آـنـهاـ

اـمـشـبـ دـاـيـنـ جـاـ جـانـ مـيـدـهـدـ

ملـاـ اـحـدـ مـيـگـوـيدـ خـلـاـ مـتـعـجـبـ كـهـ طـاهـرـهـ خـمـورـ شـمـرـهـ شـدـهـ اـسـتـ

درـحـضـورـ اـعـيـضـتـ شـهـرـيـارـيـ بـوـدـمـ وـقـيـكـهـ اوـرـاـزـنـورـ حـضـورـ شـاـهـ

آـورـدـنـدـ وـقـيـكـهـ شـهـاـ وـدـيـگـرـانـ اـصـدـكـرـدـيـدـ بـرـايـ حـكـمـ قـتـالـ وـظـاـفـهـهـ

عـظـيمـ اـزـ بـرـايـ اوـسـيـانـ مـيـنـوـدـيـدـ بـعـدـ آـنـ اـعـيـضـتـ شـهـرـيـارـيـ هـ

نـهـ لـكـاهـ بـرـاـوـرـاقـ شـمـاـ نـمـودـ وـنـهـ گـوشـ بـالـفـاطـ شـمـاـ دـادـ بـلـكـهـ تـامـ دـارـدـ

فـرـمـودـ بـاـنـ كـلـاتـ ) اـرـمـنـظـرـشـ خـوـشـمـآـمـدـ اوـرـاـمـخـرـكـيـنـدـ

وـاـذـلـيـشـ تـكـمـيـنـدـ

ملـاـ اـكـبرـ كـفتـ اـعـيـضـتـ پـاـ دـشـاهـ اـحـسـاـنـشـ حـلـاـ بـرـظـافـ آـنـ اـسـتـ

حال بواسطه اینکه جهان را از این بعثت گذان فحیل خلاص میکنیم

طرف میل و لطف شاه واقع شده ایم

مَلَّا حَدَّرْكَنْتَ اغاخیل مشکل است کسی را پیدا نمی کند حاضر از

برای کشتن او بشود زیرا شهرت دلربافی و ذکاوت او از داخله گذشت

خادجه هم رسیده لهدنا باک هو ناچاره از اینکه نصیر از جس

خلاص نموده شرط اینکه او متصدی این مطلب بشود و اقدام

در قتل او نماید مَلَّا الَّذِي مِنْكُرَدِد بِمُمْتَنَى که نصیر با صور عجیب

سر بر زبان رفته میگوید بالآنگاه کن او نصیر بواسطه این عمل در ذره

مردان محسوب خواه شد

مَلَّا احْمَدْ مِنْ كَوْبِدِ ایاگان میکنید این طور تعذیبات سخت این مردا

از ترقی باز میدارد از زعاف که پیش رو آنها را کشته اند امشهر زبان

مرقه و شد و نتو نموده و خونپری فقط حرارت و حاست پیروان

او را زیاد میناید و دانه های یما ف که بواسطه خون شده آسایی

شد خرمن عظیم نیجه و تمثیل ظاهر گشته

مَلَّا نَمِيكُوبِد وظیفه و تکلیف ما است که دشمنان خدا و رسول را

۱۰۹  
بکشیم ماعلام او صیاد حقیم و بواسطه مافقط مردم ناید مفتر  
پیدانمایند ما شخص حفظ مخلوق باید باین خطر معلو خاتمه دهیم

ملأ احمد میگوید میشنوم در این قوم برلهم داشتن علماء مرسو مر  
نیست و هر فرد از افراد آنها موظف و مختلف است با اینکه شخصی برای  
معرفت الله و هدایت خود تحقیق نماید و امورات زندگان خود را

چون امور و لجه دینیه در عین خود مثنا سند

ملأ اکبر میگوید صحیح شنیده اید ریاست مقرر علماء اینجا هست  
از میان بردارند و ملأها و علماء امثال سایر مردم بدانند به آنها  
خود را خوب سو میسالیت یا خوب اشتبه کیون روحانی میدانند کلن قوت  
نشیت من قبیم چرا مأمورین دیگرده اند گذا نداین اصت که فراغ العین  
از قصد مابوئ برده و از آمدن متعدد شد

ملأ احمد میگوید از قرایکه شنیده ام راحیلی متهو راست  
ملأ اکبر میگوید در احوال نه در افعال مثل آنها اجناس اضیافت است

معنی فرشته

ملأ احمد میگوید بفصاحت و بالغت کلام مشهور است و میگویند

که استدلالات او از کتب مقدسه بمنظیر است

— حلاً الْكَبُورَ كَفَتْ زیان شیرین شیطان را دارد —

در این اثنا صدای سما سپهانی که بخطبه من آیند شنیده می شود

بس رازها میگویند نصیر با آخر راغ برمد شاید بواسطه

نظر بقره العین او عزم خود برگردد

منظ مر در مر

قره العین (۱) حامورین (۲) بعد میرزا حسین حان (۳)

قره العین گفت بجهت این فظایق که امروز شما امریک مشهده اید

که اسمی و لفظی شمار اختیت گوید راه ملوق از جیاد شهدا بود

از طرف صدای خونخوارانه قاتلین بلند بود ترک کنید این اخلاق و

عواند حیوانات متوجه شده تالیاقت اسم انسان پیدا کنید چرا قوه

وحشیه خود را برضت عقل و روح بکار ببرید آگر عقیده ما برخطا است

ببرهان و دلیل و محبت خطای از اثابت نمائید آگر بحق است ابا هیچ

سلطه مادیه قادر به حکومه و اضطراب ای ای میتواند شد آه چشم بصیر

باز کنید و خطای خود را مستشعر شوید و از این درونج جهالت و سرگ

۱۱۱

خود را از آد کنید ) از این صحبتها در حال ماقویت تأثر و انگلاب  
حاصل میشود ) این کلمات من نه از برای این است که مرآت کشید  
بلکه میخواهیم چون قصاص آدم کش در سخت و شتی القلب نباشد  
شما سران وظیفه خوار مملکت ما هستید دیر خدمت نمانید  
وموحات ترقان د فراهم آردید ایران محال است دیگر جیل از  
واقخار قدیم خود زینت پیدا کنند مگر آنکه عدالت و حیثیت در تمام  
ولایات و ایالات حکمران باشد و سلطنت نماید برای خبر مملکت  
این تناد غات حزبیه و تسوبیلات نفسانیه را فراموش نماید تا  
و فنبته حریت نیامده است راحت خود هوار ننماید آیا ایزرا  
رشادت و هنر و مثروفا بده و شر شمرده اید که زن ضعیفی را  
حیله بد امین بسازید عاری این مرد ایگی بحقیقت ای علماء مهاراب بوجذا  
دعوت میکنم و از ضمیرتان سؤال میکنم که خوب انجه دامیگوییم لب خیزید  
ایا در حال کجیع کائنات در تعزیر و درشد و ترقی است طریق سوی  
حق محدود و متناهی است ای مکن است خداوند با قوه غیر متناهیه  
حبیبه بیک شخص و بیک مشریعت اخصار باید و تحدید گردد مردم را دشما

انتظار و توقع تعلیم و هدایت دارند بسمی که تجدید اشراق <sup>۱۱۳</sup>

فرموده متوجه و مقبل شوید و از ضیاء و بیان او مستبرگردید

اگر بشراین دین جدید که مصدق نقوات و لیثارات و عقائد

سابقه شما است بتوهازید و غرور رکنادگنارید و خدمت منع

انسان نمائید شما در این علم شریف سرود و افحار و شهرت

و عزیز ابدیه که فوق تفات سریع الرؤال فانیه مردم است حاصل

ستمانید تفکر کنید عالم انسانی مانند یات فامیل بریگ است

ای اخیار میکنید شما با واسطه دیرزین کردن احباب اطفال و این

گونه تعذیبات میتوانید اسامی قانون ابوت الهیه را خدمت

نمایید

مل آحمد میلوید حیف است باین فضاحت کلام کشته شود شاید

نهنوز بین مقدس مارجوع نماید

مل آبد میلوید عبیث است در تضییع وقت وقت گذشت

مل آحمد میکوید ای طاهره شما شریف و خوب استید اما

گمراه شده اید میخواهیم شمار از گراوه بخات بدیم ایمان دا

انکار و باین صرحت دین آباء و اجدادی خود را ترک نه که باز جهت  
خود را درخت قانون عرب قرار دهی

فرماده مسکوید مقصد شما مبنی بر صحبت است لهذا مؤثر برست  
اما نمیتوانم چیزی را که بقین بحثت ان دارم انکار کنم نمیتوانم بصد  
و بقین خیانت نمایم و برگردانم نمیتوانم معرفت و علم روح باشم  
از برای خاتمه حسد خاکی کنار بگذاره آبا بهتر است که بواسطه ترک  
فرح قلبی و معرفت باطنی چند سال برایم زندگانیم بیفزایم با قبل  
از وقت جان بدشم انجه را که قابل وحقيقه تموئل و ثروت است  
صرف نمایم از شما التام مینمایم که در این دارائی و تمول  
بی خد و خصم و سعادت مستود از انتظار مر شریک و سهیم گردید  
در فقر و حزن باقی نمانید حالت شما متشابه بهوت است هر چند  
زندگانید و حالت من مشابه بجیوه ابری است آگرچه قائم بر استانه

مرکم

ملأ احمد سکوید هیچ نریزی و اضطرابی از برای او حاصل نمیشود  
ای این زن ربایف است اسما فی است ملکوی است

قرة العين میکوید ارزوی نهر هون موکای خود و قدوس و سایر

اصحاب دامکوت دارالسلام تعاقب میکن

ملئ احمد میکوید حیف است و بدمآکه ابن زن کشته شود -

پس قرة العین از عقب مأمورین و مستحفظین بهت عمارت میزد

وازیله ها اهسته بالاصدود رو بسیگرداند و با شخصیت تهمت

زنده او هستند میگوید بدانید که حقیقت الهیه واحد است

وناحدود و صفات از جمیع موجودات ظاهر و اشکار است متذکر

شوبید که بین سایه ایست و روح حقیقت و صلای روح اعمال خوبیه

روح من حال شما دعایمینا ید و فتیکه جسد از میان رفت روح شنود

قوه دارد که در اتفاق شما مساعدت نماید انکار من شمار احاطه

خواهد نمود و با خبیث در شما تاثیر میکند بدینچ قلوب شمار زمر

و سلیم و عيون شما پرند و بصیر پس می بینید آنچه داکه من می بینم

بلکه قلوب تان ادرال میکند آنچه را من ادرال میکنم و لبها تان

ناخن میشود بحقیقتی که من بآن ناظمم پس قرة العین داخل

عمارت عیشود ملا اکبر نصیر امیطلبید میگوید این شال را

بلگرد او را با این حفظ کن و لی ملتفت باش که تو از وطن نسبت این زن  
 اخراج کردند کارت را زود انجام ده مگذر تنقض نماید نظر بچوئه  
 او بینداز قل اذ آنکه صدای آنان در هوا خاموش بلند گردد کارت را  
 تمازن (نصیر میروند) پر صدای باعی سبها فکه تلخت جل بیند  
 شنیده طیشود فواداً موقوف میشود میرزا حسین خان با همراهانش  
 بحبله داخل میشوند میرزا حسین خان بلادها میگوید چرا با چین  
 صورت مهرب خطای کار در این عادت بیغوله جمع شده اید حرف بزندید  
 ملا الکبر میگوید جوانی احرام حبیب ساله داشت میان برد بعوض فروتنی  
 واپسی ادار کوچکی تحکم میناید  
 میرزا حسین خان میگوید تو میخواهی بکلامات بزم غز و هیکل  
 پر خدعت وقت بلند اف اماعن میدانم که ظاهره نزدیک است  
 و شما هم اینجا از برای کشتن او حاضر شدید  
 ملا الکبر میگوید ای اشکستن ایمان و صهاجه بین مقرر را گاه نمیدیند  
 میرزا حبیب خان به مرآهان خود میگوید باغ را بکاوید  
 بعد ملا الکبر میگوید سلوت تو مرایقین می اندازد که صداقت حقیقت

وچیت با ظاهره است و خط و حیان و حقد شیطانی با تو است ۱۶

کماست حسید تو حرف بزن / جوابی نمیشود میرزا حسین

با اطراف نظر هم اند عمار تو دام بیند بجهله سمت آن غیر و هم راه ها

هم با مشیرهای کشیده در دست همراهش میروند در هزار حین

صدای اذان بلند می شود میرزا حسین خان از پنهانها بالا میرورد

نصیر بفتحه می بدر و می استاند در بخارا با حسید بجان فرق العین

در بغلش و شال سفر دور گلوشی بحیده و آوجته است

(میرزا حسین خان مرد) فرق العین را میگیرد و بر زعین میگذرد و بالای

مسراوگریه میگند / در اشنا حجز اخبارین منظر صدای اذان

بلند است و ملأها ناعذ مینامند در وقت عشا و از دیاد تاریکی

میرزا حسین خان میگوید ظاهره ظاهره ای سیدة النساء

وصادق قران تمام اصحاب و پیروان حقیقت شهادت توحشم صرا

از مرای دیدن حیات تو باز میگند ومن هم برویه تو متابعت میکنم

و با مریکه زن محترم شریفی را شهید رسانی قراردادند خدمت میکنم

آه ظاهره ظاهره انوار ساطعه روحت داد نظمات احرانم محبتو دارم

و بشتر لباق محبت ترا پیدا میکنم  
 بر صحیر و حضار دلخواه  
 میکند و میگوید نماز شما باطل است زیرا قلوب شما معرفت  
 احسان و معروف را بیدار نموده و نماز حقیقی روح ظاهره است  
 که ملکوت حریت و غالبه محبت متصاعد است خودتان را بزمیں بالید

بلکه توبه و انبه خبوبه بهتری ارتفاق جوئید  
 بر نصیر انجسد بیان فقر العین بیاندازه و حشت میکند و قیر سد  
 از اینکه شاید حقیقتاً نمرده باشد باختیم زنده شود که او را متذکر  
 و متنبه سازد در اثناه جزء اخیر این نطق بدون اینکه میرزا حسین  
 ملتفت شود جسد فقر العین را بر میدارد و اندا داخل  
 چاهی میاندازد و شروع میکند سنک ریختن برآی  
 در این حین میرزا حسین خان رویش را سوی او میگرداند  
 میگوید این حسارت و فضولیت داموقوفکن ای ضعیف  
 الحیله خیال میکنی او را میتوانی دادجا دفن کنی عنقریب  
 ظاهر می شود و تا ابد پیش روی تام شماها خواهد بود  
 او را در آذهان و نلوب باقی وابدی فثار داد بید

وروح محبتیش در قلوب زندگی ملیونها نفوس داخل خواهد  
 شد بر عکس مقاصد خود کار کرده اید و صیحت خوش را  
 اساس گذاشتید و ظاهره روح شهامت و صداقت و حق را  
 در مردم را ای الابد خواهد دمید / اذان همین طور  
 مداومت می نماید و مؤمنین را

### بناز دعوت

مینما بید

پرده پائین می آید

فهرس

اشخاص تاریخی دراین مناظر از قرار ذیل است  
 حضرت میراعا محمد باب حضرت بهاء الله که بعد خود فرمود  
 خاک قدوس تسلیم بزرگ حضرت باب  
 که بعد بظاهره موسوم شد  
 پدر قرة العین نسبت بود نه سبض  
 عوی قرة العین و پدر حضرت باب بود  
 عو و پدر شوهر قرة العین معاند حضرت باب بود  
 ملا عبد الوهاب برادر قرة العین دشنی باشها بود  
 ملا محمد پسر عوف شوهر قرة العین معاند بزرگ باشها  
 فاطمه خانم خواهر قرة العین که کنی از بیرون حضرت باب شد  
 میراصل شیلزی فاتح حاجی لائق اول شیخ بود بعد باشید  
 آمداده اند که در غار طهران هر راه باقرة العین خود  
 نصیر قائم قرة العین  
 از آنها مرض عنود حشو و دشنی حضرت باب بود  
 ملا احمد از ملأا شای سلام و نذر سلامت نفس داشت

و قایع تاریخی که اس اساس این عنا نظر است ۱۲۰

درسترهای مسیحی ۱۴۱

قرة العین تقریباً بیت و هشت سال داشت و مشارایها در  
صباحت و فضاحت و بلاغت کلام و علم و معرفت و نظم اشعا در  
معروف بود در کربلا بین از رحلت صرحو حاجی مسید کاظم رشتنی  
از پیروان حضرت میرزا علی‌اھم باپ شد و چون مراجعت بقزوین  
که وطنش بود نمود شوصرش ملا احمد او را بواسطه این عقیده  
خلائق گفت واورا در خانه پدرش تکاهداشتند و بعد متهم  
بخریزی مثلا حاجی ملائمه عمویش گردید بدوسیب یکی معاشرت  
با باپ ها و یکی وقئی که گفته بود درباره عمویش کحضرت باپ دا  
شکنی و لعن جی کرد و دهانش را پراذخون می‌بیند  
نه نفر بای گرفتاد شدید برای این قتل پیر میرزا صالح شیراز شے  
یکی از پیروان تاریخ حضرت باپ بود و هنوز درخت نفوذ دیاست شیعیت  
سابق خود بود و حاجی طائف را بدان واسطه کشته بود که خود را اورد  
و تسليم نمود و اوار کرد که فقط او مسئول انجامات بوده با وجود د

این هرچهار نفر را مقصد و پیغمبر شمردند

وقرآن العین که مورد سوء ظن زیاد بود محبوتاً در خانه پدرش بود

تا وقتیکه حضرت بهاء الله احضارش فرمودند و بمعیت آماهادے

بطهران فراد کرد و قبل از حرکت برای مازندران در منزل حضرت

بهاء الله برای چند روز توقف نمود پس مخفلت زنگ در بدشت

بابی ها منعقد نمودند که دران مخفلت در وسائل انتشار اصر الله

مشورت کنند و هم ایکه آیامیتوانند که سعی نمایند حضرت

باب را از جنس بیرون آورده باشند و در اول ظهور دیانت

بابیه سیاری از پیوهان حقیقت ام حضرت باب را نفهمیده بودند

حضرت بهاء الله که در بدشت حضور داشتند حکم کردند که

در آن مکان باید بکلی پرده از وجه اصر الله برداشته شود

قرآن العین در اینجا در اول قدمش دفع حجاب و نقاب از صورت خود

نمود و داخل در مجتمع مردانه شد و منادی گردید که این رو ز

رسخت و قیامت است از حرکت و کلتش تجھی غریبی رخ داد که در آن

اثنا آن حضرت بهاء الله اصر فرمود که سوره قران را که در بیان رو ز

فیامت است بخوانند سیاری از امر اعراض کردند حتی بلینفر  
 خودش را کشت جناب فروس که از اعظم تلامذه حضرت باب  
 و صاحب حفل و مواهی قطبیه بود معین و مساعد و هدایت فرقه  
 العین بود چنانکه مذکور شد در تعلیمه شیخ طبری شهید شد  
 ( پس برای حفظ مردم از بدگوئی و فلاح و ذم مردم حضرت باب  
 اسماعیل ظاهره گذاشتند یعنی باب وی لا بش ) و بعد  
 از حرکت از برشت ظاهره در نور توقف نمود و تعلیمه طبریه که  
 تسلیم و تخبر شد او را محبوساً از نور بظهران آوردند بحضور  
 ناصر الدین شاه اور را بالکانی که دفصل بخیم ذکر شد صرخ نمود  
 با وجود این درخانه محبوب خان کلانتر طهران حبس کردند برای دو  
 سال و در سال ۱۱۵۰ میخی حضرت میرزا محمد باب را با یکی  
 از پیروان میرزا محمد علی نام چنانچه در این مناظر حکایت شن شهید  
 نمودند و در سال ۱۱۵۲ میخی بگذری بجهول العقل صادق نام قصد  
 حان شاه را گرد و سیاری از هیئت اجتماعیه با هاشکار شدند  
 و بقتل رسیدند که بعضی از آنها بواسطه میرزا حسین خان مذکور گردید

در فصل جهاد مر و دران روز بیلا قرۃ العین دا از خانه کلاؤنتر بعارت  
 بیغوله بردند و در آنجا بیک نفر سیاه نصیر نام مامود باعدم او  
 شد با نهایت ثبات و شجاعت حان داد و حبسش در چاه خشک  
 که در آنجا بود اندخشد پس دین بایی در تمام ایران رشد و نمود  
 بواسطه نفوذ بها، الله و منتهی بین بهائی اسم خودان حضرت شد  
 دیانت بهائیه دین عموحی است که آنون در تمام علل و ادیان موجوده  
 در عالم نافذ و مؤثر است  
 حاجی ملا تقی در حقیقت در وقت محر بعذار غاز صحیح کشته شد و بر  
 حسب روایت دو ساعت بعد از طلوع ذکر شده و میرزا صالح دید که  
 اقرارش بحر خود در اصحاب رفقاء ایش فایده بخشید لهذا از جنگ شرار  
 کرد بایی هائی که در قلعه طبریه کشته شدند پیوست  
 و کشته شد

**ملحوظة** شعر موجود در فصل جهاد ترجمه ایست از صور فارسی  
 اصل که بواسطه (مستشرق انگلیسی) بر افسرا وارد  
 مدون ترجمه شده است

فَافِ دَائِي بِالْحَسَنَ تَبَرِّعَى تَهْرِيرَ نَمُودَةُ شَهْرَ جَادَى آثَا

كَعْمَتْ كَعْمَتْ

مِنَ الْجَهْرِ السَّوْيَةِ الْمَصْطَفَوْبَةِ عَلَيْهَا جَرَّها الْفَالَفُ الْجَهْرَةُ وَالشَّاءُ وَالسَّاءُ

وَالبَهَاءُ وَالاَفْزَارُ وَالاَحْمَادُ وَالاَكْرَامُ

وَالسَّلامُ

